

مبانی تئوریک معرفت - قسمت چهارم

اپیستمولوژی یا تئوری شناخت

ذهن بازیگر محمد و قرآن:

هر چند برای بررسی عقلانیت محمد یا ذهن بازیگر محمد باید پیش از هر چیز به وحی محمد یا قرآن مراجعه کنیم، اما در این رابطه اگر حتی سخنان محمد را که به موازات وحی تاریخی محمد مطرح شده است مد نظر قرار دهیم، باز همین نتیجه حاصل می‌شود که اصلاً - ذهن محمد یا عقلانیت محمد یا عقل از نظر محمد- نه مانند عقل و ذهن ارسطو یک عقل ذهن فلسفی است، و نه مانند عقل کانتی و دکارتی یک عقل فاهمه است و نه مانند عقل هگل یک عقل دیالکتیکی محض، با آبخور ایده آلیستی است. بلکه بالعکس همه این‌ها - در نگاه محمد در قدم اول عقل و ذهن محمد یک عقل و ذهن بازیگر و اکتیو است- همان خصیصه‌ای که در هیچیک از عقل‌های فوق وجود نداشت، چراکه چه در عقل افلاطونی و چه در عقل و ذهن ارسطویی و چه در عقل و ذهن کانتی و چه در عقل و ذهن هگلی، «هویت مستقل ذهن جدای از واقعیت و عمل و...» به عنوان یک پیش فرض مطرح می‌باشد، در صورتی که در دیسکورس و ادبیات محمد (حتی برای یک مرتبه هم در سرتاسر قرآن و وحی و کلام محمد)، نام عقل به صورت اسم مصدر به کار برده نشده است،

ادامه در صفحه ۱۵

تفسیر سوره النازعات - قسمت چهارم

تبیین رهائی انسان از ببرهای محیط بر خود به سوی آزادی

۷- فلسفه معاد در کانتکس فلسفه پراکسیس

نخست ببینیم معادی که محمد مطرح می‌کند دارای چه مشخصه‌ای می‌باشد:

الف - معاد محصول عملی، عمل دنیای انسان‌ها می‌باشد: سوره: النبأ - آیه: ۴۰ «يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... معاد مرحله‌ای است که انسان در آن مرحله آنچه را که با دستان خود از دنیا فرستاده است، می‌بیند.»

ادامه در صفحه ۱۸

مبانی تئوری حزبی در اندیشه ما -
قسمت سوم

تشکیلات افقی حزبی یا تشکیلات عمودی حزبی؟

چند سوال:

۱ - جنبش پنج ساله ارشاد شریعتی یک جنبش فرهنگی فکری بود یا یک جنبش سیاسی و اجتماعی؟

۲ - آیا ما می‌توانیم جنبش پنج ساله ارشاد شریعتی (۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱) را در مقایسه با حیات ۲۸ ساله سیاسی شریعتی (۱۳۲۹ تا ۱۳۵۶)، به صورت مستقل و مکانیکی تبیین نمائیم؟

۳ - چرا آنانی که حیات پنج ساله ارشاد شریعتی را به صورت یک امر مکانیکی و مستقل مطالعه می‌کنند، شریعتی را ضد تشکیلات و ضد نظم و ضد برنامه می‌دانند؟

۴ - آیا شریعتی در حیات ۲۸ ساله سیاسی خود (۱۳۲۹ تا ۱۳۵۶) با نظم و تشکیلات سیاسی مخالف بود؟

۵ - آیا آنچنانکه جریان لیبرالیستی حرکت شریعتی می‌گویند، شریعتی در حرکت سیاسی خود نظم پذیر و تشکیلات پذیر نبوده است؟

۶ - اگر حیات ۲۸ ساله سیاسی شریعتی را بر پایه موضوع تشکیلات و شریعتی بخواهیم تبیین نمائیم، آیا غیر از این است که سه فرآیند بزرگ تشکیلاتی در حیات شریعتی قابل تبیین است؟

ادامه در صفحه ۱۰

تحلیلی بر اوضاع جاری بین‌المللی و
شرایط سیاسی منطقه و ایران

سرمقاله

جهان در آستانه جنگ بین الملل؟ یا تقسیم، باز تقسیم بازارهای جهانی؟

۱ - بحران جهان سرمایه‌داری در فرآیند نوین
آن

بحران اقتصادی و مالی و ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شده است و باعث گردیده تا کشتی اقتصاد جهانی را به گل بنشاند، آنچنان سونامی‌وار پیش می‌رود که حتی از بحران اقتصادی - ساختاری جهان سرمایه‌داری در سال ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ فراگیرتر شده است. این بحران اقتصادی - مالی از تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ با شروع جنبش «وال استریت را اشغال کنید» در خیابان وال منطقه منهتن نیویورک در مرکز و قلب مالی آمریکا وارد فرآیند اجتماعی خود شد و آنچنان این بحران اجتماعی «جنبش وال استریت را اشغال کنید»، مانند فرآیند قبلی خود بحران اقتصادی - مالی فراگیر شده است که در مدت کمتر از دو هفته علاوه بر اینکه ۸۴۷ شهر بزرگ آمریکا را با نام‌های مختلف به چالش کشیده است، تقریباً تمامی جهان سرمایه‌داری را متأثر از حرکت خود کرده است. بطوریکه پس لرزه‌های این جنبش جهانی در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری مانند یونان و انگلیس و... به مبارزه قهرآمیز بین دو گروه اجتماعی سواره (بورژوازی) و پیاده جهانی (زحمتکشان) درآمده است.

ادامه در صفحه ۲

سلسله درس‌های اسلام‌شناسی - قسمت ششم

اسلام تاریخی، غیر از تاریخ اسلام است

۱ - اسلام‌شناسی دگماتیسم فقهاتی و عملکرد تاریخی آن در ایران:

این اسلام‌شناسی که منحطترین نوع اسلام‌شناسی می‌باشد، به مدت بیش از هزار سال است که از سابقه و تاریخ و تکوین آن می‌گذرد و عامل اساسی انحطاط جامعه مسلمانی، در طول بیش از هزار سال گذشته بوده است؛ و امروز به صورت مهیب‌ترین رژیم سیاسی بر جامعه ما مسلط شده است. بزرگترین خواستگاه زایش و رویش آن حوزه‌های دینی فقهی و تیپ روحانیت بوده است که در تاریخ اسلام و مسلمانی از مرحله‌ای شروع به تکوین کرد که:

ادامه در صفحه ۱۳

در قرن بیست و یکم را به صدا در آورد.

ماحصل آنچه تا اینجا مطرح کردیم اینک:

۱ - بحران در نظام اقتصاد آزاد یا نظام سرمایه‌داری و مناسبات تجارت بین‌المللی بر پایه اقتصاد رقابتی آدم اسمیتی یک امر ساختاری و طبیعی می‌باشد که به صورت پریودی یا دوره‌ای مانند گسل زلزله که بین لایه‌های قشر خارجی زمین قرار دارد بر اثر تراکم انرژی‌های زیر ساختاری فعال می‌گردند و شکل‌گیری زمین لرزه‌ها و سونامی‌ها و پس لرزه‌ها و پیش لرزه‌های نظام سرمایه‌داری را به سمت گوری که با استثمار زحمت‌کشان به دست خود کرده است هدایت می‌کند.

۲ - در عرصه منحنی بحران‌های نظام سرمایه‌داری در طول دو قرن گذشته دو بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹ و ۲۰۰۸ سرمایه‌داری جهانی، از بحران‌های فراگیر ساختاری سرمایه‌داری می‌باشند که از آنجائی که ریشه این بحران‌های ساختاری تولید اضافی و عدم بازار مصرف است، لذا تنها راه فرار از بحران برای بورژوازی جهانی این است که زمینه سرمایه‌گذاری برای مصرف تولید اضافی فراهم کند، که جنگ جهانی دوم و طرح مارشال بر روی بیابان‌های سوخته اروپا مفری بود که امپریالیسم پیروزمند در جنگ (یعنی آمریکا) توانست توسط آن مفری برای خروج خود از بحران سال ۱۹۲۹ پیدا کند؛ و اما در خصوص بحران ۲۰۰۸ از آنجائی که تاکنون سرمایه‌داری جهانی و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا تاکنون نتوانسته بستری جهت سرمایه‌گذاری پیدا کند. این بحران در طول سه سال گذشته روندی رو به پیچیدگی داشته که آخرین فرآیند پروسس بحران ۲۰۰۸ فرآیند بحران اجتماعی ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ (یا ۲۶ شهریور ۱۳۹۰) می‌باشد که تحت عنوان جنبش «وال استریت را اشغال کنید» بزرگترین نهاد مالی جهان سرمایه‌داری در خیابان وال منطقه منهن نیویورک را به چالش گرفته است.

۳ - جنبش «وال استریت را اشغال کنید» گرچه در روز ۱۷ سپتامبر با کمتر از ۱۰۰ نفر آغاز شد ولی به علت فراهم بودن شرایط عینی مانند یک سونامی تمامی جهان سرمایه‌داری را در بر گرفته است، به طوری که در کمتر از دو هفته ۸۴۷ شهر بزرگ خود آمریکا را تحت نام‌های «تسخیر لس آنجلس» و «تسخیر واشنگتن» و «تسخیر شیکاگو» و... به این جنبش پیوستند.

۴ - جنبش اجتماعی «وال استریت را اشغال کنید» گرچه از طبقه متوسط جامعه آمریکا و جامعه اروپا آغاز شد اما در پی گسترش خود از آنجائی که روندی مستقل از احزاب حاکم سرمایه‌داری دارد، رادیکالیزه گردیده است و از شعارهای صنفی به سمت شعارهای ضد ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی جهت‌گیری کرده است. که همین جهت‌گیری باعث گردید تا طبقه کارگر آمریکا و اروپا رفته رفته خواسته و آرمان‌های خود را در شعارهای این جنبش مجسم ببیند و به طرف این جنبش گرایش نشان دهد.

۵ - به موازات گرایش طبقه کارگر آمریکا و اروپا به سمت جنبش وال استریت ناقوس مرگ سرمایه‌داری شروع به صدا کردن می‌کند، چراکه شروع اعتصابات فراگیر کارگری در پیوند با جنبش وال استریت شیشه جادویی عمر سرمایه‌داری جهانی را خواهد شکست.

۶ - از نظر آسیب‌شناسی جنبش «وال استریت را اشغال کنید» دارای چهار مشکل ساختاری می‌باشد که عبارتند از:

الف - عدم تشکیلات و سازماندهی

ب - عدم استراتژی درازمدت

ج - عدم تئوری مبارزاتی و برنامه نظری و عملی

د - عدم رهبری مشخص و منسجم

که این چهار آفت، ضربه خورهای جنبش جهانی «وال استریت را اشغال

آبخور گروه اجتماعی سواره سرمایه‌داری جهانی شامل مدیران موسسات مالی و اعتباری و دولت‌های حاکم بر جهان سرمایه‌داری که به مدافع بی‌چون و چرای طبقه بورژوازی جهانی برخاسته می‌باشند، و آبخور گروه اجتماعی پیاده شامل طبقه متوسط آمریکا که یک شبه ۲۰ تا ۳۰ درصد کل دارایی‌شان را که در سهام، سرمایه‌گذاری کرده بودند، را از دست داده‌اند. به علاوه میلیون‌ها بازنشسته آمریکائی که بخشی از دارایی‌شان یک شبه در بازار سهام آمریکا از دست داده‌اند، همچنین لشکر میلیونی بیکاران رو به افزایشی که از سال ۲۰۰۸ به موازات فراگیر شدن رکود اقتصادی معلول بحران اقتصادی به صورت روز افزون در حال گسترش می‌باشند. همراه با حمایت طبقه کارگر جهان سرمایه‌داری که به مرور زمان از طریق تشکیلات صنفی خود وارد این چرخه مبارزاتی شده‌اند و صاحب‌خانه‌هایی که به علت عدم توانائی در پرداخت اقساط وام‌های خود منازلشان را بانک‌ها ضبط کرده‌اند و امروز به صورت لشکر خانه به دوش در آمده‌اند، را تشکیل می‌دهند.

هیئت حاکمه آمریکا و در راس آن‌ها حزب دموکرات و رئیس‌جمهور آمریکا باراک اوباما که به علت عدم توانائی در حل بحران اخیر اقتصادی امروز به عنوان سبب و هدف حمله جنبش سراسری و جهانی «وال استریت را اشغال کنید» قرار گرفته است، می‌کوشد با یک حرکت دو مؤلفه‌ای جنبش فوق را در استخدام انتخابات آینده خود و حزب دموکرات در آورند. حرکت دو مؤلفه‌ای که حزب دموکرات و در راس آن‌ها باراک اوباما در رابطه با این جنبش در پیش گرفته است سیاست چماق و هویج می‌باشد، یعنی از یک طرف سعی می‌کند توسط فشار پلیس و دستگیری و محاکمه و بگیر و بند و زد و خورد هزینه شرکت در این جنبش را بالا ببرد (به طوری که تنها در ۲۴ سپتامبر بیش از ۷۰۰ نفر از افراد این جنبش در سر پل وال استریت تحت عنوان سد معبر دستگیر کردند و تحویل محکمه‌های قضائی آمریکا دادند)، البته به موازات این سیاست چماق حزب دموکرات و باراک اوباما می‌کوشند از این جنبش در برابر تبلیغات حزب جمهوری خواه (که علت بحران «جنبش وال استریت را اشغال کنید» را ندانم کاری‌های اقتصادی حزب دموکرات و در راس آن‌ها باراک اوباما می‌دانند) حمایت عاطفی بکنند؛ و لذا در این رابطه است که سردمداران حزب دموکرات یک مرتبه همه به صحنه آمدند و خود را مدافع این جنبش معرفی کردند. البته از آنجائی که جنبش جهانی «وال استریت را اشغال کنید» از آغاز تکوین خود فاقد یک رهبری منسجم کلاسیک حزبی بوده است و تا این زمان به صورت خود جوش پیش رفته است این امر باعث گردیده که فاقد برنامه و فاقد استراتژی و فاقد تئوری باشد و همین موضوع پاشنه آشیل و ضربه خورهای این جنبش می‌باشد، که سرمایه‌داری جهانی با اشراف به این ضربه خورها می‌کوشد با نفوذ در شکاف‌های این جنبش اجتماعی جهانی ضد سرمایه‌داری آن را به انحراف و یاس و پراکندگی و رکود بکشاند. البته اگرچه متولیان اولیه این جنبش معتقدند از لحاظ استراتژی، این استراتژی اقتباس یافته از استراتژی جنبش بهار عربی و به خصوص جنبش مردم مصر و تونس می‌باشد، ولی در صورتی که این جنبش نتواند ضربه خورهای فوق خود را (فقدان تئوری، فقدان استراتژی، فقدان سازماندهی، فقدان رهبری) ترمیم نماید، این جنبش قطعاً گرفتار بحران و تفرقه و بن بست خواهد شد. ولی اگر بتواند این چهار آفت استراتژیک خود را بر طرف نماید، قطعاً این جنبش به یک جنبش ضد سرمایه‌داری جهانی در خواهد آمد و به موازات ضد سرمایه‌داری شدن این جنبش طبقه کارگر جهان سرمایه‌داری که خواسته و آرمان طبقاتی و تاریخی خود را در شعارهای این جنبش مجسم می‌بیند، رهبری این جنبش را بدست خواهد گرفت و از آن مرحله است که جنبش اجتماعی جهانی «وال استریت را اشغال کنید» وارد جنبش طبقاتی و سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری می‌شود و رهبری کارگری این جنبش باعث می‌گردد تا با شروع فرآیند اعتصابات کارگری ناقوس مرگ نظام سرمایه‌داری

کنید» را تشکیل می‌دهند.

۷ - جنبش جهانی وال استریت به علت ضربه خورهای چهار گانه فوق مستعد هر گونه آفت و آسیب و بحران می‌باشد، بطوریکه اگر این آفت‌ها و پاشنه آشیل‌ها و ضربه خورها توسط نظریه پردازان این جنبش ترمیم نگردد این جنبش مانند جنبش‌های گذشته جهان سرمایه‌داری، گرفتار رکود و خمود و بحران خواهد شد.

۸ - آنچه آبشخور اولیه تکوین یا زمینه عینی جنبش وال استریت را تشکیل داد عبارت است از:

الف - سقوط یک شبه ارزش سهام در آمریکا به علت بحران ۲۰۰۸ است. به طوری که به علت آن در عرض یک شب میلیون‌ها سهام دار طبقه متوسط از بازنشستگان آمریکا گرفته تا سهامداران آزاد بیش از ۲۰٪ تا ۳۰٪ کل دارایی که در عمر خود اندوخته بودند را از دست دادند.

ب - افزایش روند بیکاری معلول رکود اقتصادی سرمایه‌داری جهانی حاصل از بحران ۲۰۰۸ نظام جهانی سرمایه‌داری که باعث گردیده تا یک ارتش چند میلیونی افراد بیکار در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری تشکیل شود.

ج - خانه به دوش شدن هزاران نفر از آمریکایی‌هایی که به علت عدم توانایی در پرداخت اقساط وام‌های منزل خود، خانه آن‌ها توسط بانک‌های آمریکایی ضبط گردیده است.

۸ - از آنجائی که از نظر همین گروه اجتماعی مطرح شده در آمریکا، عامل فقر و بدبختی آن‌ها دولت و همین مدیران و موسسات مالی و اعتباری آمریکا می‌باشد که سبب و نمادین همه آن‌ها وال استریت و موسسات مالی خیابان وال در منطقه منهتن نیویورک می‌باشد. چرا که آن‌ها معتقدند که سرمایه‌های مالی تزیق شده از طرف کاخ سفید و دولت باراک اوباما به جامعه، از آنجائی که از کانال این بانک‌ها و موسسات مالی صورت گرفته است این نهادهای مالی بر پایه رانت طبقاتی و فساد مالی، به جای اینکه این سرمایه‌های مالی و پولی را به جامعه تزیق کنند، به طبقه حاکمه و بورژوازی بزرگ جامعه آمریکا تزیق کرده‌اند که حاصل این امر آن شده که دیگر این هزاران میلیارد دلار تزیقی کاخ سفید نتواند در راستای نجات از رکود اقتصادی و بحران سال ۲۰۰۸ عمل بکند، بلکه بالعکس خود موجب رکود بیشتر شده است.

۹ - از آنجائی که هزینه نظامی آمریکا به تنهائی از جمع کل هزینه نظامی کشورهای کره زمین بیشتر می‌باشد، و از آنجائی که حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق باعث گردیده تا هزاران میلیارد دلار همراه با هزاران کشته و مجروح برای اقتصاد آمریکا و جامعه آمریکائی بار منفی و بدهی ایجاد بکند، که تمامی این هزینه‌ها باری است که باید توسط مالیات مردم آمریکا تامین گردد، لذا این امر باعث گردید که از همان آغاز شروع جنبش وال استریت به خاطر شعارهای ضد دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان، این جنبش ماهیت سیاسی به خود بگیرد که بعدا در راستای رادیکالیزه شدن جنبش، کل حاکمیت آمریکا و کل طبقه واحد بورژوازی جهانی به چالش کشیده است.

۱۰ - بحران مالی ۲۰۰۸ که همراه با تصمیمات غلط فدرال، رزرو و تمرکز قدرت اقتصادی در وال استریت، رکود اقتصادی، رشد روز افزون ارتش بیکاری در کشور آمریکا، کاهش در آمد طبقه زحمت کش و طبقه متوسط، رشد روز افزون فقر، کسری تراز بازرگانی سالانه، افزایش سالانه بودجه نظامی کشور آمریکا و دخالت‌های نظامی امپریالیستی این کشور در کشورهای پیرامونی همراه بود، سبب گردیده تا کشور آمریکا که روزی یک سوم تولید ناخالص کره زمین در چنگش بود و به عنوان بزرگترین کشور طلبکار جهان بود، امروز به بزرگترین کشور بدهکار جهان بدل گردد که این بدهکاری‌های نجومی آمریکا باعث گردید تا در برابر اقتصاد چین و حتی روسیه به تکدیگری و تسلیم طلبی

بپردازد.

۱۱ - برخورد کاخ سفید و حزب دموکرات و در راس آن‌ها باراک اوباما با جنبش «اشغال وال استریت» صورت دو مؤلفهائی چماق و هویج را دارد، چراکه از یک طرف با تکیه بر نیروی سرکوب و پلیس می‌کوشند تحت عنوان مقابله با سد معبر، به دستگیری و محاکمه و ضرب و جرح آن‌ها بپردازند و از طرف دیگر برای اینکه بتوانند در انتخابات آینده دولت آمریکا از این نیروها به عنوان پشتیبان آرای استفاده بکنند و از حمایت این‌ها از حزب آلترناتیو جمهوری خواهان جلوگیری نمایند با فرار به جلو شعار حمایت از این جنبش را سر می‌دهند.

۲ - ظهور اقتصاد چین در سال ۲۰۱۶ به عنوان اقتصاد نخست و بر تر جهان

اگرچه متلاشی شدن قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و جغرافیائی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم راه را برای تک پایه‌ائی شدن قدرت مسلط امپریالیستی آمریکا فراهم کرد و امپریالیسم آمریکا را به عنوان قدرت بلامنزاع اقتصادی، سیاسی، نظامی در آورد، آنچنانکه بنابه تحلیل فوکویوما، لیبرال دموکراسی امپریالیسم آمریکا به عنوان متکامل‌ترین و آخرین دستاورد فکری بشر و پایان تاریخ اعلام گردید، ولی این نظام نوین جهانی و اقتصادی و سیاسی بیش از یک دهه نتوانست دوام پیدا کند. چراکه برعکس تصورات تئوریسین‌های مغرب زمین با پیدایش غول‌های اقتصادی نوینی مثل هند، برزیل، آرژانتین و در راس همه این‌ها چین شرایط و موازنه‌های قدرت را به هم زد و این امر باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا که در دهه آخر قرن بیستم به عنوان قدرت بلامنزاع جهانی از نظر اقتصادی و سیاسی و نظامی دارای سیاست تهاجمی بود، از آغاز قرن بیست و یکم در برابر غول‌های اقتصادی و در راس همه آن‌ها چین موضع دفاعی به خود بگیرد. زیرا با تبدیل اقتصاد آمریکا از صورت تجاری گذشته به سمت اقتصاد مالی، رسماً آمریکا نه تنها از بازارهای کشورهای پیرامونی و کشورهای سرمایه‌داری غربی حتی از بازارهای داخلی خودش هم بر پایه سیاست بازار آزاد تجاری در برابر این غول‌های نوپای اقتصادی و در راس آن‌ها چین عقب نشینی کرده است، که این استحاله اقتصادی آمریکا از اقتصاد تجاری به اقتصاد مالی و از دست دادن بازارهای انحصاری باعث گردید تا به مرور زمان تراز بازرگانی آمریکا نسبت به کشور چین منفی بشود. که همین تراز منفی بازرگانی بین آمریکا و چین به همراه هزینه‌هایی که آمریکا به دلیل حفظ هژمونی نظامی خود بر جهان، مجبور به انجام آن بود، باعث گردید تا کشور چین با رشد ۸٪ متوسط تولید ناخالص ملی‌اش با شروع قرن بیست و یکم به صورت قدرت دوم اقتصاد جهانی ظاهر بشود و آنچنان خاک ریزهای رشد اقتصادی یکی پس از دیگری را تسخیر می‌کند که به اعتقاد اکثر تئوریسین‌های اقتصادی، اقتصاد چین در سال ۲۰۱۶ اقتصاد آمریکا را هم پشت سر خواهد گذاشت و به عنوان اقتصاد نخست و برتر جهان ظاهر خواهد شد؛ و از آنجائی که به موازات رشد برق آسای اقتصادی چین به علت بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی در راس آن‌ها اقتصاد آمریکا سیر منفی و رو به انحطاطی به خود گرفته است که این امر باعث گردید تا جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها کشور امپریالیسم آمریکا دچار بحران فراگیر بشود، که حاصل این بحران فراگیر به همراه بدهی‌های نجومی کشور آمریکا به کشورهای دیگر و در راس همه آن‌ها کشور چین رویارویی دو قدرت جهانی (چین و آمریکا) از آغاز دهه دوم قرن بیست و یکم می‌باشد. که یکی از آن‌ها (چین) دارای حرکت تهاجمی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، تکنولوژی، فضائی، نظامی و... می‌باشد، و دیگری امپریالیسم پیر آمریکا است که با یل و کویال خونین در برابر این پلنگ زرد آسیا دارای حرکتی تدافعی و رو به عقب می‌باشد. اما از آنجائی که امپریالیسم پیر آمریکا در حرکت رو به عقب خود در برابر غول اقتصادی، سیاسی چین حاضر نیست که

که از شروع ریزش دومینوی قدرت جهت تکوین خاورمیانه بزرگ از سوریه (توسط وتوی تحریم سوریه در شورای امنیت به وسیله چین و روسیه) نا امید گشت، تصمیم گرفت بازی ریزش مهره‌های دمیونی قدرت را این بار از سر دیگر آن یعنی سرنگونی رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران شروع کند. چراکه امپریالیسم آمریکا معتقد است که فرقی نمی‌کند چه ریزش مهره‌های قدرت از این طرف آغاز بشود و چه از آن طرف، بالاخره ریزش به انجام می‌رسد و شرایط برای تکوین خاورمیانه بزرگ فراهم خواهد شد؛ لذا در این رابطه بود که این بار به جای اینکه مانند بار قبل با حمایت عربستان و ترکیه توسط سرنگونی دولت اسد در سوریه، رژیم ایران و حزب الله و حماس و دولت مالکی را هم در منطقه پاک کند جهت ال ام بی دیش استراتژی خود را از سوریه به طرف ایران گردش داد، و با طرح هم زمان سه موضوع ترور عادل الخبیر سفیر عربستان و پرونده نقض حقوق بشر در ایران و پرونده سمت گیری نظامی قدرت هسته‌ای ایران توسط آژانس در شورای امنیت، مجوز تحریم‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی ایران را که زمینه ساز تحریم بانک مرکزی ایران و تحریم منطقه پرواز ممنوع و شروع حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به همراهی انگلیس و غرب به ایران می‌باشد را فراهم کند. که نخستین محصول این حمله و تحریم سرنگون رژیم مطلقه فقهانی ایران خواهد بود که سرنگونی این رژیم زمینه را جهت سرنگونی اسد در سوریه و مالکی در عراق و حزب الله لبنان و حماس غزه را فراهم می‌کند. در این رابطه است که در چند روز اخیر از بعد از وتوی تحریم سوریه توسط چین و روسیه سیاست باراک اوباما و سردمداران دولت آمریکا نسبت به ایران دچار یک تحول ۱۸۰ درجه‌ای شده است و دولت آمریکا با تمام توان تلاش می‌کند که به هر ترتیب شده از وتوی تحریم ایران (بر پایه سه موضوع برده شده به شورای امنیت) توسط چین و روسیه جلوگیری نماید. البته تحقق این مرحله استراتژی آمریکا هم در گرو تصویب تحریم ایران در شورای امنیت است که به نظر می‌رسد از آنجایی که دو غول اقتصادی و سیاسی چین و روسیه هدف امپریالیسم آمریکا را پیشاپیش خوانده‌اند و با توجه به سرانجامی که کشور افغانستان و عراق و لیبی پس از کشته شدن قذافی پیدا کرده است، از تصویب این تحریم که زمینه ساز حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران و بالکانیزه کردن ایران مانند عراق می‌باشد و حذف زیر ساخت‌های اقتصادی ایران و تبدیل ایران مانند لیبی و عراق به بیابان سوخته جهت سرمایه گذاری‌های امپریالیستی می‌باشد، جلوگیری نمایند. چراکه این دو غول قدرت به نیکی می‌دانند که استراتژی آمریکا در حمله نظامی به ایران در راستای تکوین خاورمیانه بزرگ است و خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی آمریکا و اسرائیل در دست گرفتن ۷۰٪ صادرات نفتی و گازی جهان است که نتیجه این امر (با توجه به اینکه در صورت بقاء رژیم ایران امکان سقوط دولت وابسته به غرب آل خلیفه که ۷۰٪ مردم آن شیعه می‌باشند و دولت آل خلیفه حداکثر نماینده ۳۰٪ مردم بحرین می‌باشد) در دست گرفتن شیشه عمر اقتصاد چین توسط امپریالیسم آمریکا می‌باشد.

ماحصل آنچه که در این مبحث تا اینجا مطرح کردیم اینک:

۱ - از بعد از فرو پاشی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم امپریالیسم، آمریکا به عنوان قدرت بلامنازع نظامی و اقتصادی و سیاسی جهانی در آمد.

۲ - با تک قطبی شدن نظام جهانی، امپریالیسم آمریکا کوشید توسط تقویت ارتش ناتو تحت هژمونی خودش به عنوان یک بازوی نظامی، و از شورای امنیت به عنوان یک بازوی سیاسی جهت دخالت در کشورهای پیرامونی و تثبیت حاکمیت خودش استفاده نماید.

۳ - تثبیت نظامی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا در این مرحله، در کشورهای جدا شده از بلوک شرق سابق اولین هدف مرحله‌ای آمریکا بود.

به سادگی سنجرهای سیاسی و اقتصادی و نظامی جهانی خود را رها کند، لذا در این رابطه می‌کوشد تا با تکیه بر خاورمیانه بزرگ و تسلط بر چاه‌های نفت این منطقه گلوگاه اقتصادی چین را که از سال ۲۰۱۶ روزانه به بیش از ۱۲ میلیون بشکه نفت جهت رونق اقتصادی نیازمند می‌باشد، در دست بگیرد.

در این رابطه سیاست تهاجم نظامی آمریکا که با بهانه ۱۱ سپتامبر به افغانستان، کشور هم مرز و هم جوار چین آغاز شد، در پی آن به عراق انجامید. با شروع بهار عربی، آمریکا کوشید از هر طریق که شده جنبش بهار عربی را در راستای منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی و ژئوپلیتیک خود منحرف کند که برای انجام این مقصود دست به یک استراتژی چند مؤلفه‌ای تعریف شده زد که عبارت می‌باشند از:

۱ - تکیه استراتژی بر تشکیل خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی کشور اسرائیل که برای انجام این مقصود بزرگترین مانع سیاسی آمریکا دو دولت ایران و سوریه است، که دنباله این دو دولت به حزب الله لبنان و حماس نوار غزه و دولت مالکی در عراق می‌رسد. در این رابطه پس از شروع جنبش بهار عرب در همان زمانی که کشورهای فرانسه و انگلیس و ایتالیا با همراهی امپریالیسم آمریکا و ناتو از طریق مجوز شورای امنیت و در حال نابود کردن زیر ساخت‌های اقتصادی لیبی و سرنگون کردن دولت قذافی با مسلح کردن و به آنتاگونیست کشاندن جنبش ضد استبدادی مردم لیبی می‌باشند، آمریکا می‌کوشد همزمان نوک پیکان جنبش بهار عربی را به داخل سوریه بکشد و توسط دولت عربستان و دولت رجب طیب اردوغان در ترکیه و کسب مجوز شورای امنیت مانند لیبی، دولت اسد را سرنگون نماید و توسط سرنگون کردن دولت اسد در سوریه با کشاندن بهار عرب به داخل ایران و بالکانیزه کردن ایران توسط مسلح کردن اقلیت‌های قومی، رژیم ایران را هم سرنگون سازد که با سرنگونی رژیم ایران و رژیم اسد در سوریه و به موازات آن، ریزش مهره‌های دومینو به عراق و حزب الله لبنان و حماس نوار غزه خواهد انجامید، شرایط جهت تشکیل خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل که تکیه گاه استراتژی آمریکا می‌باشد فراهم می‌گردد. اما از آنجایی که پلنگ زرد اسیا (یعنی کشور چین) سناریوی تنظیم شده استراتژی آمریکا بر علیه حیات اقتصادی خویش را خوانده است، به همراه روسیه پوتین (نه روسیه مدوفا که توسط مردم روسیه به علت سیاست تسلیم طلبانه اش در برابر آمریکا و غرب به محاق و انزوا رفت و آنچنان از طرف مردم روسیه نفی گردید که خود مدوفا، پوتین را از طرف حزب حاکم کاننید ریاست جمهوری روسیه کرد تا) با ورود دوباره پوتین در راس کرملین، روسیه دست به صف آرای جدید با امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا زده است. در برابر سناریوی خاورمیانه بزرگ آمریکا و سرنگونی حافظ اسد و از بعد از آن سرنگونی رژیم مطلقه فقهانی ایران و دولت مالکی و حزب الله لبنان و حماس نوار غزه برای اولین با وتوی تحریم سوریه این صف آرای جدید به نمایش گذاشت (با اینکه برای وتوی تحریم سوریه توسط آمریکا تنها وتوی یکی از این دو کشور چین و روسیه کافی بود ولی همراهی و همزمانی روسیه و چین برای اولین بار در وتوی تحریم سوریه یک اعلام موجودیت و صف آرای جهانی جدید بین این دو قدرت و نظام سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود که در این رابطه بود که دم‌تری لاگوزین نماینده روسیه در ناتو گفت: «آمریکا و متحدان غربی‌اش جنگ علیه سوریه را تدارک می‌بینند تا با سرنگون ساختن بشار اسد زمینه حمله به ایران را فراهم کنند، چنین طرحی شروع جنگ جهانی سوم خواهد بود، امری که نه مسکو و نه پکن به آن تن نخواهند داد».

با وتو کردن پیشنهاد تحریم آمریکا علیه سوریه که زمینه جهت حمله نظامی مانند لیبی و عراق و افغانستان برای آمریکا به سوریه فراهم می‌کرد، چین انجام سناریوی خاورمیانه بزرگ آمریکا را قفل کرد و از بعد از این، مارتن نفس گیر بین چین و روسیه از یک طرف و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود که امپریالیسم آمریکا زمانی

شوروی را پشت سر بگذارد، لذا این امر باعث گردیده تا دوباره به صورت یک قطب سیاسی وارد عرصه بین‌الملل بشود و نظم نوین جهانی پس از فروپاشی شوروی را به چالش بکشد. البته گرچه این موضوع با جایگزینی مدودف به جای پوتین به علت سازشکاری مدودف فروکش کرده بود، اما از آنجائی که ملت روسیه یک ملت سرکش و هژمونی خواه می‌باشند و هرگز حاضر به تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم آمریکا نیستند، لذا از بعد شکست استراتژی انقلاب‌های نارنجی در کشورهای هم جوار روسیه از اکراین تا گرجستان و... که همه حمایت شده و هدایت شده از جانب غرب و آمریکا جهت محدود کردن و محصور ساختن روسیه بود، ملت روسیه با حمایت از پوتین که دارای استراتژی ضد آمریکائی و ضد غربی می‌باشد و تلاش می‌کند تا دوباره روسیه را به مقام امپراطوری سابق هدایت کند، این امر باعث گردید تا به علت فشارهای پائین حزب حاکم روسیه دیگر برای مرحله دوم مدودف را کاندید نکند. بلکه پوتین کاندید جدید این حزب بشود که این کاندیداتوری پوتین باعث گردید تا دوباره آب در خانه موران امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بیافتد و همین استراتژی جدید روسیه بود که باعث گردید تا روسیه در عرصه مبارزه جهانی با سلطه آمریکا و به چالش گرفتن نظم نوین جهانی بعد از جنگ سرد در کنار چین قرار گیرد که تقاضای حذف دلار به عنوان ارز مسلط در بازار جهانی و توی تحریم سوریه در شورای امنیت در کنار چین، نخستین صف آرایی جهانی چین و روسیه در برابر امپریالیسم آمریکا است.

۱۰ - در برابر این صف آرایی چین و روسیه و ظهور قدرتمندانه چین در عرصه اقتصاد جهانی امپریالیسم آمریکا هم بیکار ننشسته و بر پایه استراتژی نوینی کوشید شیشه عمر اقتصاد چین که انرژی و نفت می‌باشد در دست خود در آورد. برای این کار از آنجایی که بیش از ۵۰ درصد انرژی جهان در منطقه خاورمیانه قرار دارد و با توجه به اینکه مصرف روزانه نفت چین از سال ۲۰۱۶ به ۱۲ میلیون بشکه نفت خواهد رسید، که تقریباً بیش از ۸۰٪ آن باید از طریق خاورمیانه و تنگه هرمز (که در شرایط فعلی روزانه ۱۵ میلیون بشکه نفت از آن عبور می‌کند) بدست آورد، لذا در این رابطه آمریکا تصمیم گرفت توسط تشکیل خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل، شریان حیات اقتصادی چین را در دست خود نگهدارد (البته بازارهای جهانی از کشور خود آمریکا که امروز بزرگترین بازار تجاری چین می‌باشد گرفته تا بازارهای کشورهای پیرامونی، دومین اهرم فشاری است که هر از چند گاهی امپریالیسم آمریکا در برابر کشور چین مطرح می‌کند).

۱۱ - در خصوص استراتژی خاورمیانه بزرگ، مهم‌ترین مانعی که برای آمریکا وجود دارد عبارتند از:

الف - وجود دولت ایران و دولت سوریه و دولت مالکی و حزب الله لبنان و گروه حماس.

ب - بهار عربی است که حاکمیت‌های وابسته به آمریکا (از مبارک تا بن علی و عبدالله صالح و آل خلیفه بحرین و حتی عربستان و اردن و...) را در منطقه متزلزل ساخته است.

ج - موضوع استخوان در زخم مانده کشور فلسطین است که مدت ۷۰ سال است که خاورمیانه را بدل به انبار باروت خشم توده‌های عرب و عجم و ترک و... بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم کرده است.

۱۲ - برای مقابله با این سه مانع، امپریالیسم آمریکا از یک طرف می‌کوشد با طرح شعار حق ملت فلسطین برای تشکیل کشور مستقل از طریق مذاکره با اسرائیل، و از طرف دیگر توسط کنترل و هدایتگری بهار عربی بر پایه استراتژی سه مؤلفه‌ای، بهار عربی را در خدمت استراتژی خاور میانه‌ای خود درآورد؛ لذا تنها مانع اساسی که برای انجام استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا باقی می‌ماند همان قدرت‌های پنج‌گانه رژیم مطلقه فقه‌ای و مالکی و اسد و حزب الله لبنان و حماس نوار غزه می‌باشد.

۴ - سرکوب تمامی جنبش‌های نظامی کشورهای پیرامونی که در دوران جنگ سرد با استفاده از شکاف بین‌المللی بین دو قدرت شرق و غرب بوجود آمده بودند، دومین هدف استراتژی امپریالیسم آمریکا در این مرحله بود.

۵ - در دهه اول قرن بیست و یکم به علت افزایش هزینه‌های نظامی امپریالیسم آمریکا (به خصوص از بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر که امپریالیسم آمریکا به صورت علنی اشغال کشورهای پیرامونی مثل افغانستان و عراق و... در دستور کار خود قرار داد، این موضوع) شدت بیشتری پیدا کرد.

۶ - نظامی شدن اقتصاد آمریکا و تحمیل هزینه‌های سرسام آور تجاوز و اشغال کشورهای پیرامونی، از آنجائی که این هزینه‌ها در آغاز صورت یک طرفه دارد و منبع مالی تامین کننده این هزینه‌های نجومی نظامی مالیات اخذ شده از مردم آمریکا می‌باشد، لذا رفته رفته این امر باعث گردید (تا از یک طرف به موازات عدم وجود بازارهای تسلیحاتی جهانی جهت عرضه و فروش کالاهای نظامی امپریالیسم آمریکا، و از طرف دیگر به علت هزینه‌های سرسام آور نظامی جهت نگهداری کشورهای پیرامونی اشغال شده)، تا اقتصاد میلیتاریزه شده امپریالیسم آمریکا آستن بحران اقتصادی بشود (که این بحران اقتصادی از سال ۲۰۰۸ از آنجائی که اقتصاد آمریکا رفته رفته در دهه آخر قرن بیستم و به خصوص از آغاز دهه قرن بیست و یکم از صورت تجاری به صورت نظامی و از صورت نظامی به صورت مالی استحاله پیدا کرده بود)، در نتیجه بحران اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۸ از بخش مالی و بانک‌های آمریکا نمودار شد (البته دلیل این امر هم آن بود که میلیون‌ها وام گیرنده آمریکائی از بانک‌ها که وام خود را خرج خرید خانه کرده بودند به علت رکود اقتصادی توان بازپرداخت قسط‌های بانکی خود را نداشتند، که این امر باعث گردید تا آتش بحران اقتصادی آمریکا از زیر خاکستر نمودار گردد و تمام اقتصاد جهانی در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ و... گرفتار این آتش بکند).

۷ - از آنجائی که به موازات نظامی شدن اقتصاد آمریکا و از آن مرحله استحاله اقتصاد نظامی به اقتصاد مالی، اقتصاد چین با رشد بیش از ۸٪ خود را به صورت یک غول اقتصادی درآید، که به دلیل ماهیت تجاری آن این اقتصاد توانست به شدت تمامی بازارهای تجاری جهان، حتی بازار خود آمریکا و کشورهای اروپائی را تحت سلطه خود در آورد و از این مرحله بود که تراز تجارت آمریکا صورت منفی به خود گرفت، که حاصل این امر باعث گردید تا کشور آمریکا که روزی به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان بود و یک سوم کل تولید ناخالص کره زمین صاحب بود و تنها هزینه تسلیحاتی آن از کل بودجه نظامی کشورهای کره زمین بیشتر است، و بزرگترین کشور طلبکار جهان بود، رفته رفته بدل به بزرگترین کشور بدهکار جهان بشود که بزرگترین طرف طلبکار این کشور، کشور چین می‌باشد که امروز با این طلب‌های خود شیشه عمر اقتصاد امپریالیسم آمریکا را در چنگ گرفته است.

۸ - به موازات سلطه تجاری و اقتصادی کشور چین که امروز در عرصه منحنی اقتصادی در رتبه دوم جهان می‌باشد (که با همین منحنی رشد تولید سالانه ناخالص ملی مطابق پیش بینی نظریه پردازان اقتصادی قطعاً تا سال ۲۰۱۶ اقتصاد برتر و نخست کشورهای جهان خواهد بود)، چین به عنوان یک قطب سیاسی وارد صحنه بین‌المللی شد و با ورود خود نظم نوین جهانی را که در خدمت هژمونی بلامنازع آمریکا بود به چالش گرفت.

۹ - البته در این عرصه چین تنها نبود و همراهان اقتصادی و سیاسی نیز داشت که همراهان اقتصادی‌اش کشورهای بودند که توانسته بودند به صورت قطب‌های اقتصادی مستقل از کشورهای غربی درآیند. مانند: هند و برزیل و آرژانتین و در عرصه سیاسی از آنجائی که کشور روسیه توانسته است دوران بحرانی سیاسی و اقتصادی پس از فرو پاشی

۳ - اکنون در شرایطی قرار داریم که حمله نظامی به ایران در دستور کار امپریالیسم آمریکا و هم پالگهایش در غرب قرار گرفته است

آنچه مسلم است اینکه استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا و هم پالگی‌های امپریالیستی‌اش در غرب که در جهت محاصره منبع انرژی اقتصاد چین می‌باشد، با وتوی تحریم سوریه توسط چین و روسیه وارد فاز جدیدی شده است که تنها راه عملی ساختن آن در گرو حمله نظامی به ایران است. چراکه از نظر امپریالیسم آمریکا قدرت پنجگانه منطقه‌ای فوق، مانع تحقق خاورمیانه بزرگ می‌باشند؛ لذا از آنجائی که پیوند بین این قدرت پنجگانه پیوند دومینویی می‌باشد، لذا اگر ریزش آن از جانب سوریه امکان نداشته باشد فقط از طریق ایران قابل ریزش می‌باشد. در این رابطه از بعد از وتوی تحریم سوریه در شورای امنیت، برنامه حمله نظامی به ایران در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است. اما از آنجائی که بهار عربی هنوز نتوانسته وارد کشور ایران بشود، و جنبش سبز ۸۸ هم از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به صورت مطلق سرکوب شده است، و زمینه حمله مستقیم امپریالیسم آمریکا هم به ایران مانند عراق و افغانستان و لیبی و... برایش آماده نیست، لذا قبل از حمله نظامی آمریکا به ایران امپریالیسم آمریکا با موانعی روبرو هست که باید آن‌ها را بر طرف نماید که این موانع عبارتند از:

الف - اخذ مجوز شورای امنیت

ب - تکیه آلترناتیوی جنبش داخلی ایران

ج - عدم استفاده از گزینه حمله مستقیم و تکیه بر گزینه حمله غیر مستقیم توسط وادار کردن کشورهای شورای همکاری خلیج و ترکیه و... به شرکت مستقیم در جنگ

د - جلب افکار عمومی ملت آمریکا جهت حمایت از حمله به ایران

الف - اخذ مجوز شورای امنیت جهت حمله نظامی به ایران

شکی نیست که قبل از هرگونه عملی، امپریالیسم آمریکا و غرب باید جهت حمله نظامی به ایران مجوز تحریم هوایی و منطقه پرواز ممنوع و محکومیت ایران توسط سه محمل مطرح شده یا یکی از این سه آئتم از شورای امنیت را بگیرند (چراکه بدون مجوز شورای امنیت نه تنها در عرصه بین‌المللی، امپریالیسم آمریکا با مشکلات اجتماعی و سیاسی روبرو خواهد شد، بیش از آن در داخل خود آمریکا و حتی دستگاه هیئت حاکمه هم گرفتار موانع اداری و اجتماعی خواهد شد. در این رابطه می‌توان به موضوع حمله به عراق مثال آورد که گرچه آمریکا توانست تحت محمل سازی‌های دروغین بر علیه حکومت صدام مثل داشتن سلاح‌های غیر متعارف و پیوند با القاعده و... مجوز شورای امنیت بر علیه حکومت صدام و حمله به عراق را بگیرد، ولی بعدا که نتوانست این محمل‌های دروغین را اثبات بکند گرفتار مشکلات اداری داخلی و حتی تفرقه در بین کشورهای امپریالیستی شد. به طوری که رسماً دولت فرانسه، شیراک به مقابله با بوش پرداخت و بوش با تفکیک اروپای پیر و اروپای جوان دست به مرزبندی با کشورهای امپریالیستی غرب زد)، از آنجائی که دو قدرت از پنج قدرت دارای حق وتو در شورای امنیت یعنی چین و روسیه سناریوی حمله امپریالیسم آمریکا را خوانده‌اند، لذا با عنایت به اینکه امپریالیسم آمریکا و غرب در خصوص مجوز شورای امنیت نسبت به مقابله با کشتار مردم در لیبی دست به حمله نظامی و کشتار مردم لیبی زدند و تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی لیبی را نابود کردند و لیبی را بدل به بیابان سوخته جهت غارت‌های بعدی خود کردند، و حتی در کشتن قذافی (به خاطر کینه ضد امپریالیستی گذشته قذافی نه به خاطر رعایت نکردن حقوق بشر، یا حقوق دموکراتیک مردم لیبی، یا کشتار مردم لیبی توسط او)، حداقل مسائل انسانی و حقوق اسیر جنگی را رعایت نکردند و قذافی اسیر زنده جنگی را با بیرحمانه‌ترین شکل در ملاء عام کشتند و جنازه او بر روی زمین توسط وانت می‌کشیدند

۱۳ - استراتژی سه مؤلفه‌ای امپریالیسم آمریکا و غرب در رابطه با مهار بهار عربی عبارتند از:

الف - تکیه بر گذار مسالمت آمیز انتقال قدرت جهت حفظ بدنه نظام و ارتش در این کشورها مثل مصر و تونس و حتی یمن. در این کشورها اگرچه رژیم‌های ساقط شده هم پیمانان امپریالیسم آمریکا می‌باشند ولی به دلیل اینکه در صورت مقاومت این رژیم‌ها برای ماندن بهار عربی بدل به آنتاگونیست و انقلاب می‌شود که حاصل آن متلاشی شدن ماشین دولت و ارتش است (که مهم‌ترین تکیه گاه بازگشت آمریکا و هم پیمانان غربی‌اش می‌باشد)، لذا در این رابطه آمریکا و غرب در خصوص این گونه کشورهای عربی کوشیدند تا با وارد کردن فشار، این حاکمین عرب را وادار به کناره گیری نمایند تا توسط آن شرایط برای حفظ بدنه نظام و ارتش این کشورها فراهم گردد. به این ترتیب بود که نتوانستند جنبش بهار عربی در کشورهای تونس و مصر و حتی یمن را مهار کنند.

ب - مؤلفه سرکوب بهار عربی در کشورهایی که شرایط جهت انتقال مسالمت آمیز قدرت در آن‌ها وجود ندارد، مثل بحرین و حتی خود عربستان سعودی.

ج - مؤلفه سوم حمایت از بهار عربی و تلاش جهت آنتاگونیست کردن آن‌ها و مسلح کردن آن‌ها و حمایت مالی سیاسی و نظامی از بهار عربی در کشورهایی که مخالفین آمریکا و غرب در آنجا حکومت می‌کنند مثل لیبی و سوریه و...

۱۴ - البته در رابطه با استراتژی سه مؤلفه‌ای آمریکا و غرب در برخورد با بهار عربی تقریباً تا اینجا موفق شده‌اند. چرا که از یک طرف نتوانسته‌اند بر جنبش بهار عرب در مصر و تونس مسلط شوند، و از طرف دیگر توسط مؤلفه دوم توانسته رژیم‌هایی مثل عربستان و اردن و... را از این آتش دور نگه دارند و در نهایت توسط مؤلفه سوم نتوانسته اند حکومت‌هایی مثل قذافی در لیبی توسط همین بهار عربی و حمایت مالی و سیاسی و نظامی از آن مغول وار با ایجاد بیابان سوخته و متلاشی کردن تمامی زیر ساخت‌های آن، با بیرحمانه‌ترین شکل نابود کنند. آنجنانکه داستان قذافی و صدام حسین تا ابد برای همه آنهایی که بخواهند در برابر آمریکا و غرب عرض اندام کنند عبرت آمیز بشود. اما تنها جائی که امپریالیسم غرب به بن بست روبرو گردید کشور سوریه است، هرچند آمریکا نتوانست توسط دولت عربستان جنبش بهار عرب سوریه را مسلح بکند و آن را به آنتاگونیست بکشاند و توسط دولت ترکیه از این جنبش حمایت سیاسی و فرهنگی بکند، اما از آنجائی که به علت وتوی چین و روسیه نتوانست مجوز شورای امنیت جهت تحریم اقتصادی و سیاسی و هوایی برای شروع تجاوز نظامی خود مانند لیبی و عراق را فراهم بکند، در سرنگونی خانواده اسد و حزب بعث سوریه تاکنون موفق نشده است؛ لذا در این رابطه است که آمریکا می‌کوشد جهت تحقق استراتژی خاورمیانه بزرگ که در گرو سرنگونی رژیم ایران و سوریه و نابودی حزب الله لبنان و حماس فلسطین می‌باشد، این بار از طریق سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران آغاز کند، چراکه از نظر آمریکا رابطه این پنج جریان (حکومت ایران و سوریه و مالکی و حزب الله لبنان و حماس) رابطه مهره‌های دومینو است. به موازات سقوط هر کدام شرایط برای سقوط مهره‌های دیگر فراهم می‌شود. به همین علت زمانی که آمریکا دریافته (که به علت وتو چین و روسیه نمی‌تواند زمینه برای حمله نظامی به سوریه را به دست آورد) در حال فراهم کردن شرایط جهت حمله به ایران توسط طرح سه موضوع مختلف:

الف - نقض حقوق بشر

ب - پرونده آژانس و هسته‌ای

ج - پرونده ترور سفیر عربستان در شورای امنیت می‌باشد.

۵ - چین قرن بیست و یکم دیگر چینی نیست که بتواند شیشه عمر خود را که روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت می‌باشد، توسط استراتژی تشکیل خاورمیانه بزرگ تسلیم امپریالیسم جهان خوار آمریکا بکند.

۶ - آنچه‌انکه طرح وتوی تحریم سوریه توسط چین و روسیه پایان هژمونی آمریکا بر نظم نوین جهان تک قطبی پس از شوروی بود، موضوع تحریم ایران در شورای امنیت، بردن جهان به سوی جنگ بین‌الملل سوم خواهد بود.

۷ - اگرچه با عقب نشینی مدودف از بازی دیپلماسی جهانی، روسیه همراه با حضور پوتین در صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم جهانی دیگر امکان آچمز کردن روسیه وجود ندارد، ولی آمریکا می‌کوشد توسط واگذاری بازارهای جهانی خود با چین در این رابطه وارد معامله بشود.

۸ - شرایط بحران مالی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری آنچه‌انقدرت کشتی هژمونی آمریکا را به گل نشانده که آمریکا بدون همراهی چین و روسیه برایش امکان کسب مجوز حمله نظامی و تحریم هوایی و بانک مرکزی ایران وجود خواهد داشت.

۹ - از آنجائی که در حمله نظامی به لیبی و تبدیل این کشور به بیابان سوخته و کشتن قذافی، دو قدرت فرانسه و انگلیس نقشی پیش‌تازتر از امپریالیسم آمریکا داشته‌اند، لذا آمریکا حاضر است با واگذاری بازارهای لیبی به دو امپریالیسم فرانسه و انگلیس رضایت آن‌ها را جهت حمله نظامی به ایران حتی بدون مشارکت آن‌ها بدست آورد، که در این رابطه غرب حاضر به معامله با آمریکا می‌باشد.

۱۰ - چین و روسیه با انگیزه متفاوت به موضوع تحریم و حمله نظامی به ایران در شورای امنیت نگاه می‌کنند. چراکه در شرایط فعلی اگرچه چین یکی از مدعیان رهبری در نظام بین‌المللی می‌باشد، ولی الویت اول در رابطه با تحریم ایران و حمله نظامی آمریکا به ایران، مقابله با تکوین خاورمیانه بزرگ و کنترل چاه‌های نفت منطقه توسط آمریکا می‌باشد. اما انگیزه روسیه با رهبری پوتین یک انگیزه صد در صد سیاسی می‌باشد جهت مشارکت روسیه در نظم نوین جهانی می‌باشد.

ب - تکیه آلترناتیوی بر جنبش ایران

از آنجائی که امپریالیسم آمریکا از بعد از تجربه افغانستان و عراق دیگر معتقد به تجاوز مستقیم به کشورهای پیرامونی نیست (چراکه اینگونه تجاوزهای مستقیم در میان توده‌ها ایجاد مقاومت می‌کند)، نظر به اینکه هنوز بهار عربی نتوانسته به داخل ایران کشیده شود و جنبش سبز هم سرکوب شده است، این امر باعث گردیده که در شرایط فعلی ایران تعیین آلترناتیو رژیم مطلقه فقهانی جهت تکیه استراتژیک به آن کردن به عنوان یک امر استراتژیک برای امپریالیسم آمریکا مطرح گردد. چراکه بدون پیدا کردن این آلترناتیو در صورت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا، این حمله نمی‌تواند به صورت غیر مستقیم صورت بگیرد و اگر به صورت مستقیم هم صورت بگیرد، تجربه تاریخی در رابطه با ایرانیان نشان داده که نمی‌تواند موفقیت آمیز باشد. گزینه‌هایی که در این رابطه به عنوان آلترناتیو رژیم مطلقه فقهانی ایران برای آمریکا مطرح می‌باشد عبارتند از:

- ۱ - اقلیت‌های قومی حاشیه ایران مثل کردها و بلوچ‌ها و...
- ۲ - سلطنت طلب‌ها تحت نام‌های مختلف و رنگارنگ (از سلطنت تا جمهوری)
- ۳ - سازمان مجاهدین خلق
- ۴ - جنبش سبز و نیروهای تابع و جنبش اصلاح طلب محمد خاتمی و حزب مشارکت
- ۵ - جریان طرفداران لیبرال سرمایه‌داری مذهبی از نهضت آزادی تا...

تا دیگر در سر حاکم جهان سومی مخالف با آمریکا و امپریالیسم غرب خطور نکند و عبرتی بشود برای سرسپردگان سیاسی آینده...، و همچنین در عراق از آنجائی که تحت حمل سلاح اتمی صدام و پیوند صدام با القاعده و... توانستند مجوز حمله و تحریم عراق را از شورای امنیت بگیرند، اما بعد از اینکه تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی عراق را نابود کردند و پایگاه‌های نظامی خود را بر پا کردند و میلیون‌ها نفر عراقی را کشتن و معلول و آواره کردند، گفتند نه صدام سلاح غیر متعارف داشته و نه با القاعده رابطه داشته و...، اینهمه باعث گردیده تا چین و روسیه تن به تصویب و ارائه مجوز شورای امنیت جهت حمله به ایران ندهند. زیرا آنچه‌انکه در زمان طرح تحریم سوریه دست به صف آرایی در برابر امپریالیسم آمریکا و غرب زدند و با وتوی تحریم سوریه فاز جدیدی در عرصه نظم نوین جهانی آغاز کردند و نشان دادند که دیگر حاضر به پذیرفتن نظم جهانی تک قطبی که از بعد از فرو پاشی بلوک شرق تحت هژمونی جهانی امپریالیسم جهان خوار آمریکا بوجود آمده است نیستند، و خواستار نظم نوین جهانی با مشارکت سیاسی و اقتصادی و نظامی آن‌ها می‌باشند.

در این رابطه است که اگر ما وتوی تحریم سوریه را فاز جدیدی در فرآیند نظم نوین بین‌المللی بدانیم و این وتو را صف بندی بین‌المللی و پایان دوران تک قطبی و هژمونی سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا اعلام بکنیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. اما آنچه در این رابطه باید همین جا اضافه بکنیم اینکه اگرچه روسیه به علت منابع عظیم نفتی خود از استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا چندان دچار ضرر و زیان نمی‌شود، ولی از آنجائی که چین به درستی دریافته که تحقق استراتژی خاورمیانه بزرگ قرار گرفتن شیشه عمر اقتصاد چین در دست امپریالیسم جهان خوار آمریکا و هم پالگی‌های امپریالیستی‌اش در غرب است، لذا اگرچه کوشیده است با حضور و عقد قرارداد با کشورهای نفتی افریقائی و آمریکای لاتین تا حدی به مقابله با این پروژه امپریالیستی بپردازد، اما نیاز روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت چین از سال ۲۰۱۶ داستانی است که جز با نفت خاورمیانه قابل انجام خواهد بود، و این موضوع زمانی برای چین از حساسیت بیشتری برخوردار است که عراق و بحرین دو کشور نفت خیز خاورمیانه با اکثریت شیعه قطعا با توجه به شیعه بودن رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران، باعث گردیده تا جایگاه ایران در رابطه با ترازوی پروژه خاورمیانه بزرگ آمریکا با حساسیت بیشتری مطرح شود. بنابراین موضوع طرح تحریم ایران در شورای امنیت یک وزن کشتی جدیدی بین صف آرایی جدید نیروهای مدعی مشارکت در نظم جهانی می‌باشد، و در همین رابطه است که گرچه هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا تهدید به تحریم بازارهای آمریکا بر اقتصاد چین کرده است، ولی چینی که هزاران میلیارد دلار طلبکار آمریکا می‌باشد بی‌دیدی نیست که بخواهد این بار با این بادهای تو خالی امپریالیسم آمریکا به لرزه درآید.

بنابراین ما در این فصل عبارتند از:

- ۱ - شرایط بین‌المللی باعث گردیده تا امپریالیسم آمریکا بدون مجوز شورای امنیت در این زمان نتواند حمله نظامی به ایران بکند.
- ۲ - برای کسب مجوز شورای امنیت، آمریکا باید زمینه حمایت دو قدرت چین و روسیه (جهت ممانعت از وتو کردن این طرح مانند سوریه) را به دست آورد.
- ۳ - وتوی تحریم سوریه توسط دو قدرت چین و روسیه فاز جدیدی از صف آرای قدرت در عرصه نظام بین‌الملل بود.
- ۴ - روسیه غیر مدودف با رهبری پوتین، آنچه‌انکه خود پوتین گفت: «آمریکا اینک به انگل اقتصاد جهان تبدیل شده است»، دیگر حاضر به پذیرش نظم جهان تک قطبی بعد از فرو پاشی بلوک شرق توسط امپریالیسم جهان خوار غرب نیست، و خواستار یک نظام چند قطبی با مشارکت سیاسی و نظامی و اقتصادی روسیه است.

ج - تکیه بر حمله غیر مستقیم نظامی، به جای اشغال مستقیم نظامی توسط جلب حمایت نظامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به رهبری عربستان و همکاری نظامی کشورهای منطقه به رهبری ترکیه

تجربه افغانستان و عراق به امپریالیسم آمریکا و غرب فهماند که اشغال نظامی اگر چه در کشورهای بالکان جواب داده است ولی در کشورهای مسلمان نه تنها موثر واقع نخواهد بود بلکه بالعکس، دارای تاثیر منفی می‌باشد؛ لذا در این رابطه آمریکا می‌خواهد تجربه حمله نظامی کشورهای امپریالیستی تحت پوشش ناتو به لیبی را در ایران به کار ببرد. یعنی بدون اینکه یک نیروی اشغالگر بیگانه در لیبی پیاده شود تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی این کشور را نابود کرد و پس از اینکه لیبی را به صورت یک بیابان سوخته اقتصادی در آوردند با کشتن قذافی غارت سرمایه های نفتی این کشور را آغاز کردند. همان کاری که آمریکا در عراق با هزاران کشته و مجروح و هزاران میلیارد دلار هزینه قشون کشی به انجام رسانید و آخر کار هم نتیجه این همه جنایت در عراق یک کشور متلاشی تجزیه شده و به صورت بیابان سوخته در آمده با یک حکومت عقب مانده و توتالیتر شیعه شد، که فقط به درد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌خورد؛ لذا در آن رابطه آمریکا باید برای انجام این مقصود و تامین هزینه‌های میلیاردی آن که امروز به عنوان تیر خلاص اقتصاد بیمار و بحرانی آمریکا می‌باشد، کشورهای ثروتمند خلیج فارس و در راس همه آن‌ها عربستان سعودی را وارد گود بکند که پروژه ترور سفیر عربستان در این رابطه به شورای امنیت رفته است و گرنه برای رژیم آزادی ستیز و زن ستیز و عدالت ستیز و آگاهی ستیز مطلقه فقهاتی که ترور در کشورهای غربی از بختیار گرفته تا قاسم و از میکونوس گرفته تا کاظم رجوی و فرخ زاد و... برایش یک امر دیرینه و روزمره می‌باشد، و اصلا بافتش با ترور و اعدام و شکنجه و کشتار و زندان از روز اول بسته شده است و هیچگونه برخوردی جهانی تاکنون با این جنایت‌های رژیم مطلقه صورت نگرفته است. چگونه قابل قبول است که تنها بر پایه یک فرضیه به عمل در نیامده (آنهم توسط باند بین‌الملل مواد مخدر مکزیکی که همه آن‌ها باید ببینند در ایران پیش اساتید فن سپاه قدس روش ترور کردن را یاد بگیرند) پرونده را یک راست به شورای امنیت ببرند؟ آیا واقعا امپریالیسم آمریکا و هم پالگی‌های غربی‌اش دلشان در فراق عادل الجبیر سفیر عربستان تب و تاب می‌کند یا این چاه‌های نفت ایران و عربستان و عراق و بحرین است که قرار را از آن‌ها گرفته است؟ لذا طرح اینگونه پروژه‌ها و کشتنیدن آن به شورای امنیت همه در راستای همان پروژه حمله نظامی آمریکا به ایران قابل تفسیر می‌باشد. البته در رابطه با تامین مالی حمله از طرف این کشورها و در راس آن‌ها عربستان سعودی جای هیچ شکی وجود ندارد، ولی مشارکت نظامی این کشورها در حمله به ایران جای ان قلت دارد. در رابطه با کشور ترکیه البته موضوع فرق می‌کند چراکه ترکیه عضو ناتو می‌باشد و بر پایه استراتژی رجب طیب اردوغان در تلاش است تا امپراطوری سابق خود را بر کشورهای عربی البته در شکل سیاسی و اقتصادی (نه نظامی و جغرافیایی) دوباره بدست آورد. بنابراین امپریالیسم آمریکا جهت تجاوز به ایران:

۱ - نمی‌تواند به صورت مستقیم مانند افغانستان و عراق به خاک ایران تجاوز و اشغال بکند. چراکه ایران باتلاقی بس مهیبتر از باتلاق افغانستان و عراق خواهد بود و ایرانی اگر ایرانی باشد هرگز تسلیم تجاوز امپریالیستی نخواهد شد و هیچکدام از جریان‌های سیاسی اپوزیسیون به جز مجاهدین خلق و سلطنت طلب‌ها حاضر نمی‌شوند مانند عراق و افغانستان و لیبی حکومت را توسط کادو اهدائی امپریالیست‌های جهان خوار بدست آورند.

۲ - به لحاظ وضعیت اپوزیسیون داخلی هیچ نیروئی که در داخل ایران پایگاه اجتماعی دارد حاضر نمی‌شود (به فرض محال اگر حاضر هم بشود مردم آن جریان‌ها را نفی می‌کنند. آنچنانکه در خصوص پیوند مجاهدین خلق با رژیم صدام این موضوع مشاهده کردیم که حتی خود

که در خصوص این گزینه‌ها از آنجائی که هر کدام از این گزینه‌ها دارای خود ویژگی‌های خاص خود را می‌باشند؛ لذا این امر باعث گردیده که امپریالیسم آمریکا تا این زمان نتوانسته دست به انتخاب آلترناتیو و گزینه مشخص بزند که در اینجا به شرح آن‌ها می‌پردازیم:

الف - در خصوص اقلیت‌های قومی از آنجائی که این اقلیت‌ها هم به لحاظ مذهبی و هم به لحاظ منطقه‌ای و فرهنگی از اکثریت شیعه مذهب ایران متمایز می‌باشند، این امر باعث گردیده تا در پی سرکوب دولت‌های مرکز بین اکثریت و اقلیت، هیچگونه پیوند تاریخی قابل توجه‌ائی حاصل نشود؛ لذا مبارزه آن‌ها با مرکز همیشه به صورت غیر دموکراتیک و قهرآمیز بوده است که نتیجه طبیعی چنین مبارزه‌ائی جز تجزیه طلبی و جدائی نخواهد بود؛ لذا سیاست امپریالیسم آمریکا در رابطه با این اقلیت‌های قومی تکیه جهت بالکانیزه یا قطعه قطعه کردن خاک ایران می‌باشد که در این رابطه تماس با جریان‌های سیاسی وابسته ادامه دارد.

ب - در خصوص سلطنت طلب‌ها و نیروهای تابع آن‌ها، از آنجائی که آمریکا از بعد از انقلاب ۵۷ به این نیروها به عنوان تنها نیروهای آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی نگاه می‌کرد (زیرا آمریکا معتقد بود که با توجه به حفظ بدنه ارتش شاه، نیروهای سلطنت طلب توان کودتا و سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی را دارند، ولی مرور زمان و سلطه رژیم مطلقه فقهاتی توسط سپاه بر ارتش شاه، آمریکا دریافت که طیف سلطنت طلبان دیگر نه به لحاظ نظامی، نه به لحاظ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی توان آلترناتیوی این رژیم را ندارند و دیگر در کشور ایران دوران تاریخی سلطنت گذشته است و بازگشت به گذشته محال می‌باشد؛ لذا به مرور زمان آمریکا در نگرش خود نسبت به این نیروها تجدید نظر کرد و به همین دلیل این نیروها رفته رفته در غرب به حاشیه سیاسی رفته‌اند).

ج - در رابطه با سازمان مجاهدین خلق، آمریکا از یک طرف معتقد است که سازمان مجاهدین خلق در میان نیروهای اپوزیسیون تنها نیروئی است که به لحاظ تشکیلاتی و توان و پتانسیل و تجربه فیزیکی توان آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی را دارد، اما به لحاظ سابقه ضد امپریالیستی که این جریان در تئوری و عمل داشته است، نیروی قابل اعتمادی برای امپریالیست آمریکا نمی‌باشند؛ لذا حمایت آمریکا از این جریان تنها در چارچوب کسب اهرم فشار بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد نه حاکم کردن آن‌ها در ایران.

د - و اما در رابطه با جریان‌های جنبش سبز به رهبری میرحسین موسوی و کروبی و جنبش اصلاحات به رهبری محمد خاتمی و حزب مشارکت از آنجائی که آمریکا معتقد است که این جریان‌ها به لحاظ اجتماعی بیش از هر جریان دیگری صلاحیت آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی را دارند، ولی از یک طرف به علت عدم سازماندهی و تشکیلات آلترناتیوی، و از طرف دیگر به علت غیر سکولار بودن اندیشه آن‌ها، و در نهایت به علت حمایت آن‌ها از قانون اساسی فعلی و تجربه‌ائی که آن‌ها در زمان حاکمیت خود در رژیم داشته‌اند، لذا امپریالیسم آمریکا تکیه استراتژیکی بر این دو نیرو جهت آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی در راستای حمله نظامی به ایران (مانند مجاهدین افغانستان و حزب الدعوه و مجلس اعلاى عراق که در حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق توانستند به عنوان نیروهای آلترناتیوی رژیم سابق درآیند)، مناسب نمی‌داند. مضافاً بر اینکه اصلاً این دو جنبش حمله نظامی آمریکا به ایران را هم قبول ندارند، (تا مانند حزب الدعوه و مجلس اعلاى عراق یا مجاهدین افغانستان)، بخواهند از دست آمریکا حکومت با پایگاه نظامی آمریکا در ایران و قراردادهای آنچنانی نفتی با آمریکا بگیرند.

ه - و اما در خصوص طیف نیروهای لیبرال از نهضت آزادی تا جبهه ملی و بنی صدر و سروش تا ملی مذهبی‌ها، این طیف هم اگر چه هم دست نمی‌باشند و هر کدام ساز خود را جداگانه می‌زنند. ولی به علت عدم دارا بودن پایگاه اجتماعی و توان تشکیلاتی و مخالفتی که قطعاً با حمله آمریکا خواهند کرد، نمی‌تواند برای حمله نظامی آمریکا تکیه گاه مناسبی باشند.

دخالت‌های بی رویه شما حالم بهم می‌خورد»).

۷ - تکیه بر تجاوز غیر مستقیم برای امپریالیسم آمریکا:

اولاً: نیازمند مجوز شورای امنیت می‌باشد که به علت مقاومت چین و روسیه انجام این امر بعید به نظر می‌رسد، چراکه چین و روسیه پوتین، در جریان وتوی تحریم سوریه نشان دادند که دیگر در برابر تجاوزهای امپریالیسم آمریکا مانند افغانستان و عراق و لیبی تسلیم نخواهند شد.

ثانیاً: نیازمند به همراهی کشورهای امپریالیستی غرب می‌باشد که از آنجائی که حضور آنها در تجاوز نظامی به ایران باعث سهم خواهی آنها در بازار و نفت و خاورمیانه بزرگ می‌شود، این امر به خصوص بعد از تجاوز به لیبی که به رهبری فرانسه و انگلیس و ایتالیا تحت پرچم ناتو انجام گرفت و حضور آمریکا صورت درجه دوم داشت در مرحله تقسیم ارث فرانسه و انگلیس و ایتالیا گردونه تقسیم ارث را به دست گرفتند و آمریکا را در این مرحله در آخر صف قرار دادند، از آنجائی که این موضوع امری نیست که خوشایند امپریالیسم آمریکا باشد، لذا در خصوص همراهی کشورهای امپریالیستی غرب با آمریکا پیش بینی می‌شود که همین موضوع قدر سهم و تقسیم بازار ایران عامل اختلاف بین گرگ‌های جهان خوار گردد.

رابعاً: برای انجام تجاوز نظامی غیر مستقیم به ایران، امپریالیسم آمریکا هم جهت تامین هزینه جنگ و هم جهت استفاده از پایگاه‌های نظامی خود احتیاج به همراهی شورای همکاری خلیج به رهبری عربستان سعودی دارد، که موضوع قضیه ترور سفیر عربستان که آمریکا آن را به شورای امنیت فرستاده است در این رابطه قابل تفسیر و تحلیل می‌باشد. البته اگرچه از نظر تامین هزینه تجاوز به ایران توسط کشورهای شورای همکاری خلیج و در راس آنها عربستان سعودی پیش بینی می‌شود که در این امر امپریالیسم آمریکا موفق گردد، اما مشارکت این کشورها در حمله نظامی به ایران امر بعیدی به نظر می‌رسد چراکه قطعاً چنین مشارکت نظامی باعث می‌گردد که دامنه جنگ توسط ایران به تنگه هرمز کشیده شود که بسته شدن تنگه هرمز توسط ایران امری نیست که مورد پسند این کشورها باشد، مضافاً بر اینکه از آنجائی که اکثر کشورهای شورای همکاری خلیج دارای اکثریت و اقلیت شیعه هستند مشارکت نظامی این کشورها شرایط جهت انتقال بهار عربی به این کشورها آنچنانکه امروز در بحرین با ۷۰٪ شیعه شاهد هستیم، فراهم می‌کند.

خامساً: در سطح منطقه از آنجائی که کشور ترکیه از یک طرف عضو ناتو می‌باشد و از طرف دیگر استراتژی جدید او زیر نظر رجب طیب اردوغان و حزب توسعه و عدالت در راستای دست یابی به هژمونی سیاسی دوران امپراطوری عثمانی می‌باشد، این امر باعث گردیده تا ترکیه از بهار عربی به عنوان سفره‌ائی جهت تغذیه این استراتژی خود استفاده کند (در این راستا است که می‌بینیم از یک طرف ترکیه آمریکا را دعوت می‌کند تا سپر موشکی خود را در آن کشور نصب کند و از طرف دیگر در برابر اسرائیل به دفاع از فلسطین می‌پردازد و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با اسرائیل قطع می‌کند، و از طرف دیگر سوریه را تهدید به حمله نظامی می‌کند و رجب طیب اردوغان به عنوان فاتح انقلاب‌های بهار عربی به کشورهای عربی مصر و تونس و لیبی و... مسافرت می‌کند و حکومت سکولار و دموکراتیک را فریاد می‌زند و...)، اما در خصوص همراهی ترکیه با آمریکا جهت تجاوز به ایران از آنجائی که تضادهای داخلی ترکیه در شرایط فعلی در حال اعتلا می‌باشد، لذا پیش بینی می‌شود که ترکیه هم مانند زمان عراق امکان همراهی همه جانبه با آمریکا در حمله به ایران پیدا نکند. البته سیاست بالکانیزه کردن ایران توسط آمریکا امری نیست که مورد قبول ترکیه قرار گیرد زیرا محصول اولیه این سیاست امپریالیستی تجزیه کردستان ایران خواهد بود که جدائی کردستان از ایران جاده را برای تجزیه کردستان ترکیه فراهم می‌کند که این موضوع باعث نابودی کشور ترکیه می‌شود، زیرا بخش

بنی صدر به خاطر این موضوع مجاهدین هم پیمان استراتژیک خود را نفی کرد و همین موضوع در رابطه با پیوند حزب توده و شوروی در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ اتفاق افتاد و حزب توده به خاطر سمپاتی‌هایش از شوروی از طرف مردم بایکوت شد)، که حکومت را از دست آمریکا بگیرند (آنچنانکه در افغانستان کرزی و در عراق مالکی و حزب الدعوه و در لیبی شورای انتقالی و... حکومت را از دست امپریالیسم‌ها گرفتند).

۳ - از آنجائی که هر گونه حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران می‌بایست در راستای حل بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری انجام بگیرد، این امر باعث می‌گردد که قبل از هر چیز امپریالیسم آمریکا تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی ایران را مانند لیبی و عراق و افغانستان نابود بکند و ایران را تبدیل به بیابان‌های سوخته بکند و حداقل پانصد سال اقتصاد ایران را به عقب بکشاند تا توسط آن بتواند یک ایران وابسته جهت مصرف کالاها و سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا با بهای چاه‌های نفت و انرژی ارزان فراهم کند. بنابراین حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران حمله برای دموکراسی و آزادی نخواهد بود، حمله آمریکا به ایران حمله جهت نفی تروریسم نخواهد بود، حمله امپریالیسم آمریکا به ایران حمله به خاطر امنیت منطقه خواهد بود، بلکه حمله به خاطر نابود کردن اقتصاد و تمدن ایران خواهد بود، حمله به خاطر غارت انرژی ارزان خواهد بود، حمله به خاطر تشکیل خاورمیانه بزرگ خواهد بود، حمله به خاطر حل بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری توسط بازار مصرفی کالاها امپریالیستی با بهای سرمایه نفتی ایران خواهد بود.

۴ - اقلیت‌های قومی ایران به خاطر اینکه اقلیت‌های مذهبی نیز می‌باشند در نتیجه هر چند جز نیروهای اپوزیسیون می‌باشند، ولی به علت همین فاصله مذهبی و قومی تاکنون نتوانسته اند در طول تاریخ گذشته ایران بر اکثریت ایران هژمونی سیاسی و مبارزاتی داشته باشند؛ لذا این امر باعث گشته تا پیوسته علاوه بر اینکه مبارزات آنها با مرکز جنبه آنتاگونیستی به خود بگیرد، از هر گونه مبارزه دموکراتیک درازمدت که عامل اتصال مبارزه آنها با اکثریت می‌شود محروم باشند و در همین رابطه تکیه امپریالیسم آمریکا بر این اقلیت‌ها در حمله نظامی به ایران یکه تکیه جهت بالکانیزه کردن ایران خواهد بود که خود این امر علاوه بر اینکه باعث تجزیه ایران می‌گردد، زمینه جنگ‌های خانماسوز قومی را در ایران برای همیشه فراهم می‌کند.

۵ - گرچه با تجاوز امپریالیسم آمریکا رژیم مطلقه فقهائی قطعاً سرنگون خواهد شد، اما از آنجائی که این انتقال قدرت به صورت دینامیکی و دموکراتیک و مردم صورت نمی‌گیرد، انتقال قدرت به صورت امپریالیستی و مکانیکی آنچنانکه در عراق و افغانستان و لیبی مشاهده کردیم هیچگونه فونکسیون مردمی و خلقی و دموکراتیک نخواهد داشت.

۶ - با تجربه‌ائی که امپریالیسم آمریکا از باتلاق افغانستان و باتلاق عراق بر پایه تجاوز مستقیم به دست آورده است، پیش بینی می‌شود که آمریکا در فکر ایجاد باتلاق سوم در خاورمیانه برای خود و ارتش جهان خوارش نباشد، لذا پیش بینی می‌شود که امپریالیسم آمریکا بر گزینه تجاوز نظامی غیر مستقیم تکیه کند (آنچنانکه امروز امپریالیسم غرب در لیبی انجام داد و از طریق هوا کشور لیبی را به بیابان سوخته بدل کرد و بیش از هزار سال تمدن و اقتصاد لیبی را به عقب بر گرداندن و امروز پس از قتل قذافی که به صورت بسیار مشکوک توسط خود آنها انجام گرفت جنگ گرگ‌های اقتصادی امپریالیستی بر خوان یغمای چاه‌های نفت لیبی با هم در گرفته است و پیش از اینکه شورای انتقالی وارد طرابلس و شهرهای نفتی بشوند این سردمدران انگلیس و فرانسه و ایتالیا هستند که جهت تقسیم غنایم جنگی به دست آمده، قبل از اینکه پای امپریالیسم آمریکا به لیبی باز شود جهت تقسیم غنایم جنگی چاه‌های نفت لیبی در حال رقابت با هم هستند، و هر کدام برای خود مدعی سهم شیر است. به طوری که سارکوزی به نخست وزیر انگلیس گفت: «از

«مبانی تنوری حزبی - بقیه از صفحه اول»

الف - فرآیند تشکیلات جبهه‌ائی از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۳۹ که خود او در این رابطه در - صفحه ۹ گفتگوهای تنهائی چنین می‌گوید: «در سیکل دوم در دانشسرای مقدماتی مشهد ناگهان طوفانی برخاست و من از جایگاه ساکت تنهائیم کنده شدم و داستان سیاست در زندگی من آغاز شد. داستانی که همه بزن بزن و بگیر بگیر و شلوغ پلوغ بود و از این زمان بود که وارد دنیائی شدم که تمام عقیده و ایمان قلم و حماسه و هراس آزادی و عشق به آرمان مردم خاطره‌هائی پر از خون و ننگ و نام و ترس و دلآوری و صداقت و دروغ و خیانت و فداکاری و شهادت بود». در این مرحله آنچنانکه خود شریعتی در جای دیگر تبیین می‌نماید استراتژی شریعتی و ایدئولوژی در این چارچوب قرار داشت که «رهبرم علی و پیشوایم مصدق بود مرد آزاد مردی که ۷۰ سال برای آزادی نالید»؛ و بدین ترتیب بود که او در سال ۱۳۳۲ رسماً به عضویت نهضت مقاومت ملی ایران در آمد و حیات تشکیلاتی جبهه‌ائی خود را شروع کرد و در این رابطه بود که در سال ۱۳۳۶ به همراه ۱۶ نفر از اعضای نهضت مقاومت ملی مشهد دستگیر شد و شریعتی نخستین فرآیند زندان سیاسی خود را آزمایش کرد که این مرحله تا سال ۱۳۳۹ در فرانسه ادامه داشت که با اعلام بیانیه زیر توسط او در نشریه ایران آزاد در پاریس که خود او سردبیرش بود جدائی خودش را از فرآیند تشکیلات جبهه‌ائی اش در پاریس اعلام کرد و از بعد از آن فرآیند دوم تشکیلاتی خود را که فرآیند تشکیلاتی ارتش خلقی بود از سرگرفت. متن بیانیه او در جدائی از فرآیند تشکیلات جبهه‌ائی عبارت بود از «من از این جبهه ملی بی در پیکر و مملو از آدم‌های رنگارنگ که غالباً صداقت و راستی به آن معنا که من در تمام دوستان همفکر خود می‌دیدم ام و می‌بینم و در آنان کم است به ستوه آمده‌ام. من این استعدادها را ندارم. من در یک محیط مذهبی به معنای واقعی و صافش بزرگ شدم و در جریان سیاسی از همان آغاز در محیطی پا گذاشته‌ام که همان آسمان و فضا و هوای خانه و خانواده‌ام در آن حس می‌شد. یکپارچگی و صداقت و ایمان و فروتنی و فداکاری و شرافتمندی تار و پود جمعیت ما بود. حال اعصاب قدرت تحمل این همه کشمکش‌های بچگانه را ندارد و از این نظر سخت ضعیف بار آمده‌ام».

ب - فرآیند تشکیلات ارتش خلقی شریعتی در سال ۱۳۳۹ در فرانسه رسماً به سازمان آزادیبخش الجزایر پیوست که در این رابطه به علت شرکت در تظاهراتی که به مناسبت قتل پاتریس لومومبا در پاریس برپا گردید، دستگیر شد و به زندان افتاد. در این فرآیند شریعتی کاملاً هم در سطح منطقه و هم در سطح جهانی به استراتژی ارتش خلقی اعتقاد دارد بطوریکه خود او در این رابطه می‌گوید: «ما در این مرحله به دو دسته از خود گذشتگی احتیاج داریم دسته اول آنانی که باید بلافاصله آمادگی خود را برای آموزش مسلحانه همراه با ترک تحصیل و هجرت از اروپا و رفتن به مرکزی که محل آموزش کادر انقلابی خواهد بود اعلام کنند، و دسته دوم آنانی هستند که باید در اروپا و آمریکا برای حفظ تماس با سایر افراد باقی بمانند». گرچه رسوبات ذهنی فرآیند ارتش خلقی تا پایان عمر حتی در مرحله فرآیند حزبی بعد از تعطیلی ارشاد و بعد از آزادی از زندان قبل از هجرت دوم در سال ۵۶ به اروپا آنچنانکه در داستان حسن و محبوبه دیدیم همراه داشت، که اوج این ذهنیات در شعاری که شریعتی در روز عاشورا سال ۵۱ در سخنرانی پس از شهادت اعلام کرد مشهود است. مجموعه آثار جلد ۱۹ - - صفحه ۱۹۵ «شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر».

ج - فرآیند تشکیلات حزبی در سفری که شریعتی در تابستان ۴۱ جهت

اعظم کردستان بزرگ در داخل کشور ترکیه قرار دارد که رهبری آن‌ها در دست جریان پ ک ک می‌باشد و این جریان مدت چهل سال است که با دولت ترکیه در حال جنگ می‌باشد.

د - جلب حمایت مردم آمریکا جهت تجاوز نظامی به ایران

از آنجائی که از ۱۷ سپتامبر با شروع جنبش «وال استریت را اشغال کنید» بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا را در بر گرفت، وارد فاز نوینی شد که همان فرآیند اجتماعی شدن بحران می‌باشد. این امر باعث گردیده تا با اجتماعی شدن بحران به علت فراهم بودن زمینه عینی این جنبش در مدت زمان دو هفته ۸۴۷ شهر بزرگ آمریکا و تقریباً تمامی کشورهای جهان سرمایه‌داری را در بر بگیرد و به موازات اعتلای این جنبش در کشور آمریکا یک صف آرای جدید بین مردم آمریکا و طبقه حاکم آمریکا بوجود آمد (که خود جنبش توسط پلاکاردهای خود، کمیت این دو طرف را به صورت ۹۹٪ و ۱٪ اعلام کردند یعنی طبقه حاکم آمریکا را ۱٪ اعلام کردن و مردم آمریکا که رویاروی این طبقه ایستاده بودند ۹۹٪ می‌باشند)، البته آنچه باید در خصوص جنبش «وال استریت را اشغال کنید» مطرح کرد اینک:

۱ - این جنبش بزرگترین جنبش اجتماعی مردم آمریکا از بعد از جنگ ویتنام می‌باشد.

۲ - این جنبش اجتماعی تنها جنبشی است که در تاریخ آمریکا با اینکه یک جنبش اجتماعی می‌باشد جوهر ضد سرمایه‌داری دارد (البته در آمریکا جنبش‌های کارگری ضد سرمایه‌داری و جنبش‌های اجتماعی ضد جنگ و جنبش‌های اجتماعی ضد نژاد پرستانه وجود داشته است، اما جنبش اجتماعی ضد سرمایه‌داری با این وسعت در تاریخ آمریکا بی سابقه می‌باشد).

۳ - از جمله شعارهای مهم این جنبش که توسط پلاکاردهای آن‌ها هم، به وضوح آشکار است موضع ضد تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و افغانستان می‌باشد (البته علت مخالفت جنبش «وال استریت را اشغال کنید» با جنگ عراق و افغانستان به این دلیل می‌باشد که آن‌ها معتقدند که علت این بحران اقتصادی و رکود و بیکاری، تبدیل آمریکا از یک کشور طلبکار جهان به بزرگترین کشور بدهکار جهان می‌باشد که عامل بدهکار شدن کشور آمریکا از نظر آن‌ها، تحمیل هزینه‌های نجومی نظامی حمله به این دو کشور به اقتصاد آمریکا می‌باشد؛ لذا این امر باعث گردیده تا مردم آمریکا در این شرایط با هرگونه حمله نظامی به کشورهای دیگر مخالف باشند و تا زمانیکه این جنبش در حال اعتلا باشد و طبقه حاکمه آمریکا امکان سرکوب آن را پیدا نکند، برای طبقه حاکمه آمریکا و بالطبع هیئت حاکمه آمریکا امکان جلب حمایت مردم آمریکا جهت حمله نظامی به ایران وجود نخواهد داشت، که این موضوع زمانی حساسیت بیشتر خود را نشان می‌دهد که نزدیک شدن زمان انتخابات رئیس جمهوری آمریکا هم به آن اضافه کنیم. بنابراین با عنایت به اعتلای جنبش «وال استریت را اشغال کنید» و فراگیر و جهانی شدن این جنبش در شرایط فعلی امکان جلب حمایت مردم جهت حمله نظامی به ایران برای هیئت حاکمه ایران وجود ندارد و هر گونه حمله نظامی به کشورهای پیرامونی توسط امپریالیسم آمریکا به مثابه باروتی خواهد بود که بر روی این آتش شعله ور خشم مردم ریخته خواهد شد).

والسلام

آن جامعه فکر می‌کنند امکان تحول و حرکت و جنبش و تشکیل حزب وجود ندارد. مجموعه آثار جلد ۱۸ - صفحه ۴ «عادت کردن به تفکر بزرگترین نیاز جامعه است. برای اینکه وقتی هر کار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و مذهبی و اعتقادی و اخلاقی ارزش دارد و جامعه را بحرکت و تغییر وادار می‌کند که آن ملت را وادار به تفکر کردن بکند و اندیشیدن را به مردم بیاموزد»؛ و باز در همین رابطه در مجموعه آثار جلد ۴ می‌گوید: «بنابراین رسالت پیشگام در یک کلمه عبارت است از وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در بطن جامعه و زمان به احساس و آگاهی توده‌ها. ژان ژاک روسو می‌گوید برای مردم راه نشان ندهید و تعیین تکلیف نکنید فقط به آن‌ها بینائی ببخشید خود راه‌ها را به درستی خواهند یافت و تکلیفشان را خواهند شناخت».

از نظر شریعتی مانند استراتژی اقبال لاهوری مرحله اول استراتژی حزبی «بَغیْرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» توسط تغییر در اندیشیدن و تغییر در تفکر و فرهنگ و دین توده‌ها می‌باشد، که با انجام این تحول فکری و فرهنگی شرایط برای مرحله دوم استراتژی که «بَغیْرُوا مَا بِهِ قَوْمٌ» می‌باشد، آنچنانکه علامه اقبال لاهوری ترسیم کرده بود آماده می‌شود. مجموعه آثار جلد پنجم - صفحه ۱۶۴ «تکیه گاه اصلی استراتژی اقبال دگرگونی ذهنی - روانی و وجدانی و انسانی ملتش بود (بَغیْرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) چراکه آنهایی که عمل اجتماعی را تنها در اشکال عمل بدنی یا عمل سیاسی منحصر نمی‌بینند، می‌توانند عمیقاً درک کنند که اساسی‌ترین عمل روشنفکر مسئول جامعه در مرحله اول همین دگرگونی فرهنگی می‌باشد».

بدون یک تحول فرهنگی (که این تحول فرهنگی در یک جامعه دینی مانند ایران از کانال تحول در دین می‌گذرد و بدون تحول در دین در ایران نمی‌توانیم هرگز تحول فرهنگی ایجاد کنیم. چراکه آنچنانکه هگل می‌گوید در یک جامعه دینی هم سعادتش و هم شقاوتش از کانال دین می‌گذرد و دین در آن جامعه بزرگترین و مشکل‌ترین کار نقد دینی می‌باشد) و بدون یک نهضت فکری در یک جامعه هرگز نمی‌توان در آن جامعه اقدام به تاسیس حزب کرد. چراکه تا زمانیکه در یک جامعه جنبش‌های چهارگانه به حرکت در نیابند تشکیل حزب آن هم در صورت عمودی آن یک بوروکراسی خشک می‌باشد. مجموعه آثار جلد ۱۰ «اگر ما اسلام را نجات ندهیم و فقط مسلمین را نجات دهیم یعنی فقط آزاد سازی سیاسی - اجتماعی بکنیم ولی نقد سنت نکنیم سنت دوباره می‌آید خودش را باز تولید می‌کند چه سنت استبدادی و چه سنت واپسگرای مذهبی». مجموعه آثار جلد ۱۶ - صفحه ۲۰۱ «نهضت فکری و فرهنگی در یک جامعه به علت اینکه باعث یافتن جهت و هدف مشترک در آن جامعه می‌شود معجزه می‌کند. یک جامعه را کد را نمی‌توان با نصیحت و موضوع انشاء و اخلاق و موعظه معمولی پدر و مادر تغییر داد بلکه تنها با یک تحول فرهنگی و تحول در فکر و آگاهی مردم آن جامعه است که باعث می‌گردد تا مردم آن جامعه هدف مشترکی پیدا کنند و عادت به اندیشیدن کنند و جهت تحول و تغییر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به حرکت درآیند»؛ و باز در همین رابطه در مجموعه آثار جلد ۲۰ - صفحه ۵۲۵ می‌گوید: «من هیچوقت دستپاچه نیستم که زودتر به نتیجه برسم فقط مضطرب هستم که مبادا راه رسیدن به نتیجه را درست انتخاب نکرده باشم».

برای سازماندهی حرکت توده‌ها در عرصه جنبش‌های چهارگانه (سیاسی، اجتماعی، دموکراتیک و سوسیالیستی) در بستر استراتژی اقدام عملی سازمان گریانه حزبی باید با یک مکانیزم تشکیلاتی دو مؤلفه‌ای عمل نمائیم:

اول - تشکیلات عمودی

دوم - تشکیلات افقی.

مکانیزم تشکیلات عمودی حزبی که همان تشکیلات حزبی متعارف در دیسکورس سوسیالیست‌ها و لیبرالیست‌های غربی می‌باشد بر پایه اصول هشت گانه تحقق اصل رهبریت جمعی در تشکیلات حزب می‌باشد (۱-

شرکت در مراسم درگذشت مادرش به ایران داشت، با توجه به فضای باز سیاسی دوران کندی، ایران و تغییراتی که نسبت به فضای بعد از کودتا مرداد ۲۸ توسط رفرم تحمیلی کندی در ایران حاصل شده بود این امر باعث گردید تا شریعتی پس از بازگشت از ایران در استراتژی دوم یا استراتژی ارتش خلقی خود تجدید نظر بکند که خود او در این رابطه چنین می‌گوید: مجموعه آثار جلد ۱۷ - - صفحه ۱۵۲ «اواخر اقامتم در اروپا با تجدید نظرهای اساسی که در همه مشغولیت‌هایم و عقاید و تصمیماتم و جهت گیری و موضع گیری اجتماعی و فلسفی و مذهبی‌ام کردم به این مسیر فکری که شما الان می‌بینید افتادم»؛ و بدین ترتیب بود که چنین تشکیلات حزبی در رحم استراتژی ارتش خلقی شریعتی شروع به شکل گرفتن کرد. اما نکته‌ای که در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه، فرآیند سوم استراتژی شریعتی برعکس فرآیند اول و دوم صورت دفعی نداشت بلکه صورت پروسه‌ای و تدریجی داشت که از سال ۴۲ تا پایان عمر او در انگلستان، یعنی در سال ۵۶ شریعتی در حال معماری این فرآیند حزبی بود و آنچنانکه فوقا به اشاره رفت حرکت شریعتی در این مرحله صورت ساده و مستقیم و یک طرفه نداشته بلکه بالعکس، صورت مارپیچی و زیگزاگی داشت و گاه‌ها فلش بک‌هایی ذهنی و نظری به فرآیندهای قبلی خود هم داشته است. ولی با همه این احوال تغییرات مبنایی که در آن سفر مرگ مادرش در اصول محوری استراتژی‌اش ایجاد شد و توسط آن شریعتی را آبدستن تولد فرآیند سوم استراتژی حزبی‌اش کرد از زبان خود او عبارتند از:

اعتقاد مطلق به تکیه بر آگاهی توده‌ها به عنوان موتور و نیروی محرکه استراتژی حزبی. مجموعه آثار جلد چهارم - صفحه ۹۴ «تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدایی دارند به مرحله ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند (نباید دست به تشکیل حزب بزنیم)». مردم و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و دموکراتیک موضوع حزب و تشکیلات حزب می‌باشند نه چریک و ارتش خلقی و روشنفکران منفک از توده‌ها». مجموعه آثار جلد ۴ - صفحه ۴۸ «مردم موضوع اصلی کار اجتماعی پیشگامان حزب می‌باشد».

آبشخورهای تکوین حزب سازمانگر، جنبش‌های مردمی می‌باشند (نه نیروهای منفرد پیشگام) که این جنبش‌های مردمی زمانی شکل می‌گیرند که: مجموعه آثار جلد ۱۸ - صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷ «وقتی دیالکتیک جامعه به حرکت در می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که این دیالکتیک وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود یعنی دیالکتیک از بستر جامعه به درون خودآگاهی توده‌ها برود در آن صورت جامعه به حرکت در می‌آید و جنبش‌های مختلف اجتماعی اعتلا پیدا می‌کنند».

استراتژی حزبی برعکس استراتژی ارتش خلقی باید برای تحول توده‌ها و تکوین جنبش‌های چهار گانه دموکراتیک، اجتماعی، سیاسی و سوسیالیستی ابتدا با یک تحول فرهنگی و نظری و دینی و فکری در جامعه آغاز بکند. مجموعه آثار جلد ۲ - صفحه ۱۶۷ «برای ایجاد تحول و حرکت در یک جامعه بیش از هر چیز مستلزم یک تحول ذهنی و فرهنگی و فکری و تحول در بینش و شیوه تفکر آن جامعه است که بدون انجام این تحول امکان حرکت در آن جامعه نیست». باز در همین رابطه در مجموعه آثار جلد ۱ - صفحه ۹۸ می‌گوید: «این رسالت بزرگ پیامبرانه را پیشگام راستین و مسئول و بزرگ اندیش نه با تفنگ و نارنجک و نه با متنیگ و داد و قال و نه با سیاست بازی‌های رایج و سطحی و نه با انقلاب‌ها و تغییر رژیم‌ها و عوض کردن آدم‌ها و خلق ماجراها و حادثه‌ها و... به نتیجه می‌رسد در یک کلمه تنها با کاری پیامبرگونه در میان قوم و عصر و نسل خود: ابلاغ و سلاحش کلمه».

زمانی حرکت و تحول در یک جامعه بوجود می‌آید که آن جامعه عادت به تفکر کردن بکند و تا زمانیکه در یک جامعه، دیگران برای مردم

فکری و فرهنگی به هیچ تشکیلاتی نمی‌داد و تنها جریان‌هایی می‌توانستند به تحول فرهنگی در جامعه ادامه دهند که دارای تشکیلات اجتماعی گسترده بودند؛ و از آنجائیکه تشکیلات نشر مستضعفین فاقد این ویژگی بود، لذا گرفتار بحران فراگیر تشکیلاتی شد و در این رابطه بود که نخستین اصل بحران سازی که پس از جمع بندی بحران ۵۹ - ۶۰ نشر مستضعفین به آن دست پیدا کردیم همین عدم تفکیک تشکیلات عمودی و تشکیلات افقی در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی نشر مستضعفین در سال‌های ۵۵ تا ۶۰ بود؛ لذا مطابق این اصل معتقد شدیم که تشکیلات عمودی تنها در فرآیند سازماندهی پیشگام دارای فونکسیون می‌باشد و در عرصه جنبش، جامعه و مردم، تشکیلات عمودی دارای هیچگونه فونکسیونی عملی (جز تشکیل یک بوروکراسی بزرگ آنچنانکه در احزاب لنینیستی کشورهای سوسیالیستی و احزاب لیبرالیستی در کشورهای سرمایه داری جاری و ساری می‌باشد) نیست. از آن زمان بود که به این حقیقت بزرگ دست پیدا کردیم که هر جریانی که خواهد بر پایه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در بستر اندیشه شریعتی حرکت کند، حتما باید در بستر تشکیلات و سازماندهی دو مولفه‌ای عمل کند یعنی از یک طرف توسط تشکیلات عمودی به سازماندهی پیشگام بپردازد و از طرف دیگر توسط تشکیلات افقی (با پشتیبانی تدارکاتی همین تشکیلات عمودی پیشگام) به سازماندهی نیروهای اجتماعی در همان عرصه زندگی و کار و تحصیلان اقدام نماید. چراکه به این اصل ایمان پیدا کردیم که پیشگامی که نتواند در محل کار و تحصیل و زندگی اجتماعی خود دست به سازماندهی و مدیریت و هدایتگری بزند، دروغ می‌گوید که می‌تواند در عرصه‌های دیگر هدایتگری کند. در همین رابطه است که شریعتی در مجموعه آثار جلد ۱ - صفحه ۲۱۳ می‌گوید: «نمی‌خواهم به صورت کلاسیک در یک نهضت دو مرحله کار فکری و کار اجتماعی را از هم تفکیک بکنم این دو به هم در آمیخته‌اند و این آمیختگی از مشخصات بینش اسلامی است. اما می‌خواهم بگویم تکیه گاه‌ها فرق می‌کند و نباید فراموش بکنیم که دوران بیست و سه ساله بعثت به دو دوران سیزده و ده ساله تقسیم شده است»؛ و باز در همین رابطه در مجموعه آثار جلد ۷ - صفحه ۲۴ می‌گوید: «فکر و عمل دو مرحله پشت سر هم هستند و مقدم و موخر نیست و میان این دو رابطه علیت یک جانبه بر قرار نیست بلکه میان این دو رابطه علیت متقابل و دو جانبه‌ای وجود دارد که به طور مداوم در تاثیر و تاثر از یکدیگرند و چنانکه یکی از برجسته‌ترین متفکران اجتماعی قرن ما بیان کرده است میان عقیده و عمل یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد»؛ و باز در همین رابطه در مجموعه آثار جلد ۱۶ - صفحه ۲۰۰ دست به این تفکیک سازماندهی ذومراتب عمودی و افقی می‌زند «برای شروع مبارزه اصیل و حزبی باید حتما از مردم آغاز بکنیم اما برای انجام این مقصود باید از نسل جوان و روشنفکران به معنای کامل کلمه چشم امید داشت، چراکه اینان (اگر بر پایه تشکیلات عمودی) عقیده و ایمان پیدا کنند پاکباخته خواهند شد و با سرعت به عناصر فعال (جهت انجام تشکیلات افقی) بدل می‌شوند.»

ادامه دارد

انتخابی بودن اعضای مرکزیت و شوراهای تصمیم‌گیری در تشکیلات از پائین تا بالا ۲- اجرای اصل گزارش دهی و گزارش‌گیری در تمامی سطوح تشکیلات حزب ۳- مسئولیت فردی هر یک از اعضاء و کادرها در هر مرحله تشکیلاتی که باشند ۴- تابعیت اقلیت از اکثریت در تصمیمات حزبی ۵- آموزش همگانی در سطح حزب از پائین تا بالا ۶- حاکمیت نظم واحد و همگانی بر کل تشکیلات حزب از پائین تا بالا ۷- اجرای اصل انتقاد و انتقاد از خود در کل تشکیلات حزب به صورت مستمر ۸- تقسیم کار در کل تشکیلات حزبی).

علیهذا فقط در مرحله اول حرکت حزبی که مرحله سازماندهی نیروهای پیشگام می‌باشد تشکیلات عمودی دارای کاربرد و فونکسیون می‌باشد، و در مرحله سازماندهی مردم و جنبش‌های چهارگانه دمکراتیک، سوسیالیستی، اجتماعی و سیاسی هرگز نباید توسط همین تشکیلات عمودی پیشگام اقدام به سازماندهی حرکت آن‌ها کرد. چراکه گرفتار همان مصیبتی می‌شویم که در صد سال گذشته جریان‌های سیاسی ایران در شاخه‌های مختلف مارکسیستی و ملی و مذهبی گرفتار آن شده‌اند و آن این بود که این جریان‌ها کوشیدند توسط تشکیلات عمودی پیشگام، مردم را هم سازماندهی کنند و همین عامل شکست حرکت تمامی احزاب یک صد ساله گذشته ایران شد و دلیل آن هم این بود که سازماندهی توده‌ها خارج از بستر زندگی و کار و کارخانه و مزرعه و اداره و مدرسه و دانشگاه و... توسط تشکیلات عمودی باعث می‌گردد تا اولاً پیوند آن‌ها با تشکیلات مادر که همان تشکیلات پیشگام می‌باشد به صورت فردی و هسته‌ای در آید. در ثانی فعالیت حزبی آن‌ها در تشکیلات عمودی به صورت ذهنی و سکتاریستی در آید. اما در تشکیلات افقی از آنجائیکه سازماندهی بر پایه اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی توسط شیوه دمکراتیک بدون رهبری متمرکز می‌باشد باعث می‌شود تا، اولاً برعکس تشکیلات عمودی حزبی که پیوند پیشگام با تشکیلات صورت فردی دارد در اینجا به صورت جمعی انجام گیرد، در ثانی در تشکیلات افقی بر عکس تشکیلات عمودی (که آبشخور جذب نیروها بسترهای ذهنی و نظری و فکری بود) در تشکیلات افقی آبشخور انجام سازماندهی جنبش‌های چهارگانه سیاسی، اجتماعی، دمکراتیک و سوسیالیست بشود. که این امر باعث می‌گردد تا در تشکیلات افقی سازماندهی در بستر حرکت و زندگی و کار و کارخانه و مزرعه و اداره و دانشگاه و مدرسه و... افراد انجام گیرد و دیگر لازم نباشد تا ما بر پایه سازماندهی عمودی بخواهیم افراد را اولاً منفرد از کار و کارخانه و مدرسه و مزرعه و دانشگاه بکنیم. در ثانی در محیط ذهنی و نظری منفک از محیط کارشان به پرورش آن‌ها بپردازیم. همان فاکتور هائی که در سال ۵۹ و ۶۰ باعث ایجاد بحران فراگیر در تشکیلات نشر مستضعفین گردید. چراکه از سال ۵۵ تا ۶۰ ما فکر می‌کردیم که می‌توانیم توسط تشکیلات عمودی حزبی به سازماندهی حزبی نیروهای اجتماعی بپردازیم و بر پایه این نگرش بود که نیروهائی که در آن سال‌ها اعم از دانشجو و دانش آموز و کارگر و کارمند جذب نشر مستضعفین می‌شدند آن‌ها را از بستر زندگی‌شان که کارخانه و مزرعه و دانشگاه و مدرسه و اداره بود جدا می‌کردیم و به صورت حرفه‌ای نه آماتور در خدمت تشکیلات نشر مستضعفین در می‌آوردیم و سپس بر پایه تعلیمات نظری و ذهنی سعی می‌کردیم به آن‌ها آموزش بدهیم. که این امر باعث گردید تا نیروهای نشر مستضعفین پس از مدتی از نظر مغزی و ذهنی و نظری بزرگ بشوند اما از نظر عملی بسیار ضعیف. بطوریکه حتی ساده‌ترین مهره تشکیلاتی نشر مستضعفین در آن سال‌ها و در زندان توانائی برخورد با غامض‌ترین مسائل فکری و نظری را داشتند و بر پایه همین ایمان نظری هم تا آخر مقاومت کردند ولی همین افراد در عرصه واقعیت اجتماعی توانائی سازماندهی یک کارخانه یا اداره یا مدرسه یا دانشگاهی که خودشان در آنجا کار می‌کردند یا درس می‌خواندند را نداشتند، طبیعی بود (که حاصل چنین محصولی در تشکیلات نشر مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ که جامعه رفته رفته با بستن تمامی چشمه‌های دمکراتیک به جا مانده از انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم امکان فعالیت نظری و

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

حقوقی کنکریت و مشخص خود پپردازند؛ و طبیعی است که در نظام جاهلیتی که قبائل به خاطر چریدن گوسفندان یک قبیله در مراتع قبیله دیگری چهل سال با هم می‌جنگیدند و یکدیگر را قتل و عام می‌کردند، محمد نمی‌توانست توسط یک نظام حقوقی دمکراتیک به رتق و فتق امور آن‌ها بپردازد. ولی فاجعه آنجا است که ما بخواهیم آن نظام حقوقی و آن احکام و حدود و شریعت را مطابق النعل به النعل، با تقلید فقیهانه در جامعه قرن بیستم ایران پیاده کنیم.

الف - اسلام‌شناسی دگماتیسم صوفیانه اشعری گری:

اسلام‌شناسی دگماتیسم صوفیانه اشعری گری که امروز در جامعه ایران عبدالکریم سروش مبلغ آن است و معلم کبیرمان شریعتی در درس ۱۸ اسلام‌شناسی ارشاد با بیان اینکه «من امروز طرح مولوی به عنوان یک نخله برای جامعه ایران را مضرر می‌دانم» حکم به تعطیلی آن داد، که دلالت بر آن اندیشه‌ای می‌کند که:

اولا: دنیا ستیز است.

ثانیا: زن ستیز است.

ثالثا: عقل ستیز است.

رابعا: مبارزه اجتماعی یا برون گرا ستیز است.

خامسا: جبر گرا و اختیار ستیز است.

سادسا: مراد ساز و آگاهی و آزادی و اراده ستیز است.

این اندیشه که از قرن پنجم و بعد از سرازیر شدن اندیشه تصوف هند شرقی وارد اندیشه و جهان اسلامی شد، جهت اسلامیزه کردن خود و در مرحله اول، اصحاب خانقاه کوشیدند در پیوند با متکلمین اشاعره تمامی اندیشه‌های خیرگرایانه و عقل ستیزانه و درون گرایانه و اختیاریت و عدل ستیزانه و آزادی ستیزانه خود را، در کانتکس اندیشه‌های کلامی اشعری گری اسلامیزه کنند. البته آن‌ها کوشیدند تا اندیشه‌های زن ستیزانه و دنیا ستیزانه و بدن ستیزانه و فقرگرایانه و عزلت گرایانه و ستم پذیرانه خود را توسط فقه دگماتیسم اسلامی، اسلامیزه کنند؛ و به این ترتیب بود که در زمانیکه مغولان مانند هیولانی جامعه انسانیت و در راس آن‌ها کشورهای مسلمان نشین را یکی از پس دیگری به قیروستان و شهر اشباح و بیابان‌های سوخته تبدیل می‌کردند، این نخله با دعوت به جامعه گریزی و اختیارگریزی و دنیاگریزی و عدالت گریزی و مبارزه گریزی و جمع گریزی و عقل گریزی و... جامعه مسلمان را اخته و عقیم و پاسیف کنند، و حمله مغول به جامعه مسلمانان را - باد بی نیازی - خداوند می‌دانستند که به - وزیدن - درآمده است. بدین ترتیب بود که در اسلام‌شناسی دگماتیسم صوفیانه چه در شکل زهدی امام محمد غزالی، و چه در شکل عاشقانه احمد غزالی و مولوی و سنائی و عطار، و چه در شکل رندانه حافظی آن، در طول بیش از پانصد سال جامعه مسلمانان را دچار انحطاط کردند. که آخرین هیولای قدرتی که از این نخله زائیده شد حکومت صفویه بود، که مانند نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، که آخرین هیولای قدرت زائیده نخله فقهاتی حوزه‌ها می‌باشد، نخستین قربانی که به مسلخ بردند انسانیت بود که در جنگ حیدر نعمتی، که با

۱. حاصل آن می‌شود که در سال ۵۹ زمانی که فقیه در زمان دادستانی یوسف صانعی دستور سنگسار زنی را می‌دهد، هیچ ایرانی حاضر به سنگسار آن زن نمی‌شود قوه قضائیه با خرید کارگران افغانی عمل سنگسار را به انجام می‌رساند. که با فیلم برداری این جنایت توسط خارجی‌ها و خبر رسانی به خمینی توسط یوسف صانعی، خمینی فرمان تعطیلی حکم سنگسار می‌دهد، چرا؟ به خاطر اینکه این فقه و این حدود و... مختص جامعه جاهلیت و بادیه نشین و بدوی قرن ششم میلادی مکه و مدینه بوده نه جامعه به خودآگاهی رسیده قرن بیست و یکم ملت ایران.

اولا؛ وحی محمد را در بخش فقهی آن که بیش از ۲۰ درصد قرآن نمی‌باشد خلاصه کردند.

ثانیا؛ با محدود کردن اصل اجتهاد به فروع و آن هم به فقه قرآن و محمد، به صورت یک فقه تغییر ناپذیر و ثابت برای تمامی جوامع و تمامی اعصار درآمد.

ثالثا؛ با منجمد کردن و غیرعصری و غیراجتهاد پذیر دانستن آن در اصول، آن را به صورت یک نظام حقوقی توراتی در آوردند که اولین قتل آن خود اسلام محمد و قرآن بود.

رابعا؛ دگماتیسم فقهاتی برعکس دیدگاه علامه اقبال لاهوری و شاه ولی الله دهلوی، فقه قرآن و شریعت محمد را به صورت یک امر ثابت و ساکن و لایتغیر و متقن، برای تمامی جوامع بشری و تا آخر زمان تبیین کردند. که مطابق این تبیین مهیب و خطرناک، و برای اینکه بتوانند آن فقه منجمد و ثابت خود را بر کلیه جوامع بشری سوار کنند راهی جز این باقی نماند مگر اصل تحول و تکامل جوامع بشری را نفع کنند. همان کاری که ۳۳ سال است نظام مطلقه فقهاتی در ایران در حال انجام آن می‌باشد و می‌کوشد تا فقه سر نیزه‌ای را بر جامعه ایران تحمیل کند، و آن را به صورت یک نظام اخلاقی و نظام سیاسی و نظام حقوقی و نظام حکومتی در آورد. در صورتی که آنچنانکه علامه اقبال لاهوری (در صفحه ۱۹۶ کتاب بازسازی فکر دینی ترجمه فارسی مرحوم احمد آرام سطر دوم به بعد)، می‌گوید:

«آیا در مورد فقه قرآن یا آداب و رسومی که پیغمبر (ص) به صورت صریح یا تلویحی در آن‌ها تغییری نداده است، غرض کلت استعمال آن‌ها بوده است؟ یا نه - شاه ولی الله دهلوی - تحقیقی در این باره دارد که مطلب را روشن می‌کند، و من در اینجا روح نظر او را بیان می‌کنم. - روش آموزش پیغمبرانه به عقیده شاه ولی الله عبارت از این است که به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود، توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آنان مبعوث شده است دیده می‌شود. ولی پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده نه می‌تواند اصول گوناگون برای ملت‌های گوناگون وضع کند، و نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خود قواعد رفتار و کردار وضع کنند. روش وی آن است که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد، با این عمل وی اصولی را که شالوده زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازد، و آن‌ها را با در نظر گرفتن رسم و عادت خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند، در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد. مثلا حدود شرعی که در قرآن مطرح شده است از لحاظی مخصوص همان قوم زمان پیامبر است، و چون مراعات این حدود و این احکام به خودی خود هدفی نیست، نباید منحصر همان‌ها را عینا در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند.»

فقه قرآن و فقه محمد یک فقهی بوده مختص به جامعه بدوی و عقب مانده و بادیه نشین و قبیلگی عربستان در قرن ششم میلادی، و محمد هرگز در اندیشه آن نبوده تا با طرح این فقه و این احکام و این حدود شرعی بخواهد برای همه جوامع آینده بشریت تعیین تکلیف حقوقی (آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران معتقد است)، بکند. بلکه بالعکس طرح این احکام و این حدود و این فقه در قرآن و روایت‌های پیامبر برای آن است که پیامبر اسلام چگونه طرح یک نمونه از - نظام حقوقی که برپایه خود ویژگی‌های و دیسکورس موجود در جامعه بدوی و بادیه نشین عربستان - است را به نمایش بگذارد، تا مسلمانان بعد از پیامبر برای تنظیم نظام حقوقی جامعه خود و با توجه به خود ویژگی‌های اجتماعی جامعه خود و با تکیه بر دیسکورس اجتماعی خود و با شناخت زمان و عصر تاریخی خویش، با تاسی از متدولوژی محمد (نه تقلید از فقه قرآن آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران امروز مبلغ آن می‌باشد) به تنظیم نظام

ترکان عثمانی تحت لوای شیعه و سنی راه انداختند، جامعه ایرانی را زیر شیعه سر نیزه‌ای - برای همیشه در آتش انحطاط و ذلت سوزاندند، و آن با ملت ایران کردند که امروز رژیم مطلقه فقهانی با این ملت می‌کند.

ب - اسلام‌شناسی دگماتیسم متکلمان اشعریگری:

که از اواخر قرن اول و به خصوص در قرن دوم هجری و از بعد از استقرار و جایگزینی حکومت بنی عباس به جای حکومت بنی امیه، نظام بنی عباس جهت دپلیزه کردن یا سیاست زدانی مردم کوشید با عصای کلامی اشاعره به این امر مهم اقدام ورزند. چراکه از نظر بنی عباس عامل سرنگونی و زوال بنی امیه وجود - اسلام اراده پرور و سیاسی و مبارز پرور و اجتماعی - بود. لذا در این رابطه بود که جهت سیاست زدانی کردن، بنی عباس با سه سلاح کلام اشاعره و ترجمه فلسفه یونانی به عربی و توسعه و گسترش نظام خانقاهی و صوفی گری، به جنگ اراده مردم درآمدند، که در میان این سه سلاح، سلاح کلامی اشاعره از برندگی بیشتری برخوردار بود. چراکه تمامی اندیشه‌های فلسفی و صوفی گری با خزیدن در لباس اشعری گری بود که به جنگ عقل و دنیا و آزادی و اراده و عدالت اجتماعی در آمدند.

۲ - مبنای تئوریک اسلام‌شناسی تطبیقی:

الف - برای اینکه اسلام (که شامل وحی یا قرآن و سنت و گفتار و روش محمد می‌باشد)، بتواند به عنوان راهنمای عمل فردی و اجتماعی و تاریخی ما قرار گیرد، باید از صورت اسطوره‌ای و صوفیگری و اشعریگری و فیلسوفانه دگماتیسم به صورت تاریخی در آید.

ب - عامل یا مکانیزمی که باعث می‌گردد تا اسلام به صورت مکتب هدایتگر انسان در تمام تاریخ، از ابراهیم تا محمد و از محمد تا پایان تاریخ، انسان بشود، دینامیسم مکتب اسلام و پتانسیل تاریخ پذیری است.

ج - مبنای دینامیسم مکتب اسلام، بر پایه دو اصل استوار می‌باشد. ۱- اصل اجتهاد پذیری. ۲- اصل اجتماع گرایی و اجتماع پروری و اجتماع سازی آن.

د - اصل اجتهاد در اسلام؛ برای اینکه اجتهاد بتواند مبنای دینامیسم اسلام گردد باید آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید، اجتهاد هم در اصول و هم در فروع باشد. نه آنچنانکه اسلام فقهانی دگماتیسم می‌گوید؛ اجتهاد در فروع فقهی صرف.

ه - بزرگترین ضربه‌ای که اسلام فقهانی از قرن پنجم بر اسلام وارد کرد و اسلام را از دینامیسم و حرکت واداشت این بود که، اصل اجتهاد در اصول اسلام را محدود به اجتهاد در فروع فقهی کرد، و آن هم فقهی که آنچنانکه علامه اقبال لاهوری به نقل از شاه ولی الله دهلوی می‌گوید، پیامبر اسلام تنها به خاطر تدوین یک نظام حقوقی جامعه بدوی و بادیه نشین در قرن ششم میلادی، خودش به عنوان یک الگوی و نمونه مطرح کرد تا مسلمانان در آینده بر پایه اجتهاد در اصول که بر سه پایه:

اول - شناخت جامعه خود.

دوم - شناخت زمان یا عصر یا دوران تاریخی خود.

سوم - شناخت موتور حرکت انسانی و اجتماعی و تاریخی جامعه و فرد و تاریخ خود می‌باشد.

الگوی فقهی و حقوقی زمان خود را تدوین و تنظیم کنند. با همان مکانیزمی که اقبال با نقل از شاه ولی الله دهلوی نقل می‌کند.

۳ - مبنای تئوریک اسلام‌شناسی طولی و اسلام‌شناسی عرضی:

با نگاهی گذرا به آنچه که تاکنون در باب تئوری تکوین و شکل گیری اسلام‌شناسی مطرح کردیم و از آنجائیکه تمامی آن در کانتکس شکل گیری تاریخ اسلام شناسی، از آغاز بعثت محمد و دوران بعد از مرگ او تا این تاریخ می‌باشد، لذا می‌توانیم این پروسس شکل گیری اسلام‌شناسی را همراه با فرآیندهای مختلف تاریخی آن، پروسس تاریخی اسلام‌شناسی بنامیم. اما مطالعه تبیینی انواع اسلام‌شناسی تنها با برش طولی آن کامل نمی‌شود و برای تکمیل این مطالعه اسلام‌شناسی لازم است تا تحت لوای یک برش عرضی هم به مطالعه اسلام‌شناسی بپردازیم که برای مطالعه عرضی اسلام‌شناسی باید نخست به تبیین سه مقوله فلسفی: ذهن ارسطویی؛ ذهن کانتی؛ ذهن هگلی بپردازیم.

قبل از اینکه به بررسی این سه مقوله فلسفی بپردازیم باید مقدمتا به این اصل توجه داشته باشیم، که هر کس بر مبنای عینکی که بر روی چشم خود دارد به شناخت اسلام یا اسلام‌شناسی می‌پردازد. پس اگر بر روی چشمی یک عینک تاریخی باشد (مانند شریعتی)، به شناخت اسلام به صورت تاریخی می‌پردازیم. ولی اگر عینک روی چشم ما یک عینک صوفیگری باشد، (مانند سروش) به شناخت اسلام در کانتکس دیسکورس صوفیانه می‌پردازیم؛ و اگر عینک روی چشم ما مانند مطهری و طباطبائی و... یا یک عینک فلسفی یونانی باشد، ما مانند مطهری و غیره به شناخت اسلام به صورت فیلسوفانه خواهیم پرداخت؛ و اگر عینک روی چشم ما مانند بازرگان و عبده و... یا یک عینک علوم طبیعی و تجربی باشد، ما (مانند بازرگان جوان و عبده و...)، به شناخت اسلام به صورت عالمانه و تجربی خواهیم پرداخت و قس علیهذا.

بنا بر این مبنای اولیه مطالعه انواع اسلام‌شناسی در برش عرضی بازگشت پیدا می‌کند به نوع عینکی که در زمان مطالعه اسلام بر چشمان خود قرار می‌دهیم. اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینک؛ این عینک بر چشم‌ها در هنگام مطالعه اسلام به صورت عرضی چگونه برای مطالعه کننده شکل می‌گیرد؟ در پاسخ به این سوال است که موضوع سه مقوله فلسفی:

● ذهن ارسطویی.

● ذهن کانتی - پوپری.

● ذهن هگلی.

مطرح می‌شود. زیرا عینکی که بر روی چشم مطالعه کننده اسلام‌شناسی به صورت عرضی قرار می‌گیرد، همان جهان بینی فرد است که از زاویه آن جهان بینی، به تماشا و تبیین و مطالعه جهان می‌پردازد. اما جهان بینی هر فرد در سه راستای:

۱ - جهان بینی تماشگری.

۲ - جهان بینی بازیگری.

۳ - جهان بینی انسانگری.

مطرح می‌شود. در جهان بینی تماشگری که همان ذهن ارسطویی می‌باشد، ما تنها به یک رابطه یکطرفه بین خود و جهان می‌رسیم، که مطابق آن اگر با ذهن ارسطویی بخواهیم به شناخت اسلام برسیم برای ما راهی جز درک دگماتیسم از اسلام باقی نمی‌ماند. به همین خاطر تمامی اسلام شناسان دگماتیسم، چه دگماتیسم فقیهانه و چه دگماتیسم صوفیانه و چه دگماتیسم فیلسوفانه و چه دگماتیسم (حتی) تفسیری قرآنی باشند، و چه دگماتیسم متکلمان اشعری‌گری باشند، اسلام‌شناسی دگماتیسمی همه آن‌ها

۳. نیاز به گفتن و تاکید نیست که در این مرحله اسلام‌شناسی را به صورت عرضی مورد مطالعه قرار می‌دهیم، برعکس مرحله قبل که اسلام‌شناسی و انواع اسلام‌شناسی به صورت طولی مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

۲. که تحت لوای ۲۳ سال مبارزه محمد و ۳۰ سال مبارزه علی و دست پروردگان آن‌ها و قیام کربلا و... استمرار پیدا کرده بود.

"مبنای تنوریک معرفت - بقیه از صفحه اول"

و آنجا که در دیسکورس محمد از عقل نام برده شده است، به صورت مشتقات و فعل بکار رفته است مانند «بعقلون، تعقلون، یفکرون، تتفکرون، یعلمون، تعلمون، یفقهون و ...» که این دیسکورس محمد در رابطه با وحی بیانگر این حقیقت بزرگ است که محمد اصلاً اعتقادی به عقل تماشگر مطلق ارسطویی و عقل تماشگر نسبی کانتی - دکارتی و هگلی ندارد، بلکه بالعکس محمد عقل و ذهن را از آغاز بر پایه «بازیگر و عمل خاص و مشخص خود» مورد مطالعه قرار می‌دهد، و طبیعی است که چنین عقلی از همان آغاز یک عقل بازیگر می‌باشد و بر پایه «بازیگری و اکسپرینس خاص خویش» پیوسته - هویت مرحله‌ای - خود را به دست می‌آورد.

پس از یک طرف عقل در دیسکورس محمد یک عقل بازیگر می‌باشد، از طرف دیگر اگر آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید؛ بشریت با تمام تمایزات از آغاز پیدایش تا کنون، در سه سوال فربه و سترگ با هم اشتراک داشته‌اند.

این سه سوال عبارتند از: (احیای فکر دینی در اسلام - صفحه ۳ - سطر اول تا چهارم)

۱- خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می‌کنیم چگونه است؟

۲- آیا در ساختمان این جهان هیچ عنصر ابدی و ثابتی وجود دارد؟

۳- انسان چه مقامی در جهان دارد؟ چه رابطه و چه اخلاقی لازمه انسانیت انسان در جهان می‌باشد؟

همین سه سوال فربه و عظیم و سترگ بوده که برای پاسخگویی او انسان را وادار می‌ساخته است تا به بازیگری در جهان بپردازد. چرا که تنها تماشگری صرف انسان در جهان امکان پاسخگویی به این سه سوال را به او نمی‌دهد و در رابطه با پاسخ به این سه سوال همگانی و مشترک انسان است که قرآن زمانیکه با کلام وحی می‌خواهد به این سه سوال پاسخ بدهد، در هیچ جا کلمه عقل را به صورت اسم مصدر صرف به کار نمی‌برد. بلکه بالعکس هر جا که قرآن از عقل و عقلانیت انسان خواسته است یادی و ذکری بکند، آنرا در صورت فعل و عمل یاد کرده است و به همین خاطر است که بعضی قرآن را کتاب - اکشن - می‌نامند و یا آنچنانکه مولانا می‌گوید:

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند زاین رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود چون تو را سودای سر بالا نبود

«ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ - وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (این قرآن کتابی است که همه را هدایت نمی‌کند، بلکه شرط هدایت آن تقوی در حرکت و رفتن می‌باشد). (سوره البقره - آیات ۲ و ۳ و ۴) بنابراین قبل از تجربه وحی و قرآن لازمه آن این است که از متقین باشی، یعنی هرگز نباید رابطه تو با قرآن یک رابطه یک طرفه ذهنی تصویرگر و تفسیرگر باشد، بلکه از همان آغاز باید قبل از بر خورد با قرآن بازیگر باشی، بازیگری که با ایمان به - نومن ها و فنومن ها- توحید در وجود را به تماشا می‌گذارند. بازیگری که برای خواندن نماز به اسلام ایمان نمی‌آورد، بلکه برای برپائی نماز قرآن را انتخاب می‌کند، و بر پایه این بازیگری نوین خویش است که، از آنچه در جهان با بازیگری خویش نصیب برده در مقام فدیة و فدا و ایثار به جمع می‌بخشد، و با این سه بازیگری «ایمان به غیب و برپائی نماز و انفاق» هر آنچه بیشتر دوست دارد به جامعه است، که به مرحله کتاب و وحی و نبوت می‌رسد و به قرآن ایمان پیدا می‌کند، نه آگاهی ذهنی بلکه اتصال وجودی پیدا می‌کند؛ و اینجاست که به وحی محمد و وحی تسلسلی قبلی نهضت محمد (از ابراهیم تا محمد)، ایمان پیدا می‌کند

از یک آبشخور سرچشمه می‌گیرد، و آن همان ذهن آینه‌ای ارسطویی است که مطابق آن به رابطه یکطرفه بین اندیشه و انسان و جامعه و فرد و تاریخ می‌رسند، هر چند در ذهنیت و ادعا همه این‌ها مخالف با اندیشه و فلسفه ارسطو هم باشند، ولی بهر حال هر زمانیکه ما رابطه فقه را با فرد و جامعه، رابطه یکطرفه از فقه دیدیم و بر پایه آن این رابطه را تکلیفی تعریف کردیم، ذهن ما یک - ذهن آینه‌ای ارسطویی - است که به صورت یکطرفه جهان را تماشا می‌کنیم.

اما اگر به جای ذهن آینه‌ای ارسطویی به ذهن دو طرفه یا ذهن فاهمه کانتی اعتقاد پیدا کردیم، در این جا به خاطر اینکه در تماشای جهان رابطه انسان مانند ذهن ارسطویی یک سو به سویه نمی‌باشد، و خود ذهن یعنی انسان در شناخت جهان دخالت دارد و در نتیجه در شناخت اسلام‌شناسی مانند اسلام‌شناسی دکماتیسیم، تنها معرفت دینی عمده نمی‌شود، بلکه بالعکس در کنار معرفت دینی معرفت بشری نیز دخالت می‌کند، که این دخالت معرفت بشری نه به صورت حاشیه‌ای است بلکه بالعکس به صورت وجه اصلی و عمل کننده می‌باشد که در این صورت اسلام‌شناسی انطباقی شکل می‌گیرد. بنابراین از آنجائیکه در اسلام‌شناسی انطباقی این معرفت انسانی است که در برابر معرفت دینی عمده می‌شود، در نتیجه مبنای تکوینی یا آبشخور فلسفی و اپیستمولوژی اسلام انطباقی ذهن فاهمه کانتی است، هر چند در اندیشه ما مدعی اعتقاد به ذهن بازیگری کانتی نباشیم و ذهن دیالکتیکی هگل را به عنوان اپیستمولوژی خود مطرح کنیم، ولی در عمل اپیستمولوژی مورد اعتقاد ما همان ذهن بازیگر کانتی است. بنابراین در این رابطه است که اسلام انطباقی مولود؛ اعتقاد عملی به ذهن کانتی است. چراکه در اسلام‌شناسی انطباقی تکیه ما در شناخت اسلام، بر معرفت انسانی می‌باشد و معرفت دینی در این رابطه جنبه حاشیه دارد. چه در اسلام‌شناسی انطباقی بازیگران که معرفت بشری را علوم طبیعی تعریف می‌کند، و چه در اسلام‌شناسی مجاهدین خلق که معرفت بشری و علوم طبیعی بازیگران را به علوم مبارزاتی مارکسیستی هم توسعه می‌دهند.

اما در اسلام‌شناسی تطبیقی از آنجائیکه رابطه بین معرفت بشری و معرفت دینی مانند اسلام‌شناسی انطباقی، صورت یکطرفه از معرفت بشری به معرفت دینی ندارد و بلکه بالعکس، رابطه بین معرفت بشری و معرفت دینی صورت دو طرفه دارد که مکانیزم آن به این ترتیب می‌باشد که؛ توسط معرفت بشری معرفت دینی را به حرف در می‌آورد. به عبارت دیگر در اسلام‌شناسی تطبیقی بر پایه ذهن دیالکتیکی هگل، رابطه معرفت دینی با معرفت بشری رابطه دو طرفه خواهد داشت. ماحصل اینکه در اسلام‌شناسی دکماتیسیم به علت اینکه رابطه بین فرد و جامعه و با معرفت دینی رابطه یک طرفه از معرفت دینی به سوی بشر می‌باشد، زیربنای اپیستمولوژی آن ذهن آینه‌ای ارسطو خواهد بود؛ و اما در اسلام‌شناسی انطباقی از آنجائیکه رابطه بین معرفت بشری و معرفت دینی بر پایه محوریت معرفت بشری بر قرار می‌باشد، لذا آبشخور اولیه اپیستمولوژی آن ذهن فاهمه کانتی می‌باشد، و در اسلام‌شناسی تطبیقی به خاطر اینکه رابطه بین معرفت بشری و معرفت دینی صورت دو طرفه و دیالکتیکی دارد، لذا آبشخور اپیستمولوژی آن ذهن دیالکتیکی هگلی می‌باشد.

ادامه دارد

۱۵- «مدت پانصد سال عقل بازیگر و عقلانیت بازیگر محمد حالت رکود به خود بگیرد، و بر پایه عقل آینه‌ای و منفعل ارسطویی به گل بنشیند و این درست زمانی بود که عقل فاهمه دکارتی - کانتی مغرب زمین، از - عقل بازیگر محمد الهام- می‌گرفت و حاصل آن شد که جهان اسلام بعد از رنسانس، با سرعت در حال حرکت به طرف مغرب زمین شد.»

بنابراین در مدت پانصد سالی که بعد از محمد ما توسط اپیستمولوژی آینه‌ای ارسطویی و با تبلیغ فقها و اصولیون و متکلمین و فقها از این سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و فخر رازی و شیخ طوسی و شیخ انصاری و شیخ نجفی صاحب جواهر گرفته تا حاجی ملا هادی سبزواری و طباطبائی و مطهری و بروجردی و... همه به خواب و رکود رفتند؛ و برای بیداری دو باره مسلمین از این رکود نخستین اصلی که باید به آن توجه گردد اینک:

(بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۲ - سطر ۷) «هدف اساسی محمد و قرآن بیدار کردن عقلانیت آدمی بوده است تا با این تحول در عقلانیت انسان بتواند روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند.»

و نظر به همین تحول در عقلانیت محمد بود که گوته آلمانی در تبیین حرکت عقل بازیگری محمد و سیمای اسلام محمد می‌گوید: «این اسلام محمد هرگز دچار شکست نمی‌شود و ما مغرب زمین با همه دستگاه‌های اندیشه خود، هرگز نمی‌توانیم دورتر از آنچه محمد با عقل بازیگر خود رفت برویم و اگر واقعی‌تر بخواهیم بگوئیم، باید گفت هرگز بشر نمی‌تواند دورتر از آنچه محمد در عرصه عقلانیت رفت برود.» بهتر است جهت فهم عقل بازیگر محمد به بررسی فونکسیون عقل بازیگر بپردازیم:

فونکسیون عقل بازیگر محمد و قرآن:

(بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۵ - سطر ۱۹) «آغاز جستجوی شالوده عقل در اسلام به زمان خود محمد و شخص خود محمد می‌رسد، چراکه آن حضرت غالباً چنین دعا می‌کرد: اللهم ارنی الاشیاء كما هی - خدایا واقعیت‌های آفاقی و انفسی هستی را همانگونه که هستند به من بشناسان.»

شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معنود را پیدا کرد که در یک جمله اختلاف-اپیستمولوژی میان دو نوع تجربه پیامبرانه محمد با تجربه صوفیانه عرفای اسلامی- را به این خوبی آشکار سازد. عارف مسلمان نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه عرفانی خود پیدا کرده است، به بازیگری در این جهان بپردازد و تازه اگر با آن عقلانیت عرفانی خود (حتی اگر به سطح مولانا هم که رسیده باشد)، بخواهد به جامعه انسانی بر گردد، بازگشت او به جامعه انسانی سود چندانی ندارد. ولی بازگشت محمد به جامعه انسانی جنبه خلاقیت و ثمر بخش داشت، او توانست با بازگشت خود به زمان و جامعه انسانی، تاریخ بشریت را برای همیشه تحت ضبط خود قرار دهد و با آفرینش عقل بازیگر انسان، جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها برای او خلق کند. باری آرامش فردی حاصل از تجربه عرفانی برای عارف مرحله نهایی آرمانی می‌باشد، اما برای محمد - بیدار شدن عقلانیت تاریخی بشری و رها کردن آن از سیطره عقلانیت آینه‌ای و تماشاگر ارسطویی- آرمان نهایی است. چراکه با این عمل است که محمد توانست جهان بشری را تغییر دهد، محمد با عقل بازیگر می‌خواست تا حرکت خود را به صورت یک حرکت جهانی و تاریخی در آورد، محمد با عقل بازیگر خود (بر خلاف عقل آینه‌ای ارسطویی و عقل فاهمه دکارتی، کانتی، پوپری و عقل دیالکتیکی هگلی - مارکسی و عقل وجودی میرفندرسکی - هایدگری)، می‌خواست هم در باره خود و هم در باره جهان از واقعیت‌های عینی تبیین جدیدی ارائه دهد. محمد مانند کانت دنیا را به فنومن و نومن تقسیم

و او در این مقام بازیگری انسان است که در می‌یابد که؛ انسان وجودی است که ماهیت خویش را خودش انتخاب می‌نماید و بر پایه این ماهیت سازنده خودش به دست خودش است که به آخرت یقین پیدا می‌کند. چراکه او آخرت را سرزمین مادیت یافته ماهیت خود می‌داند.

«... یَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - آخرت روزی است که انسان هر آنچه را که در دنیا بر پایه شکل دهی به ماهیت خویش ساخته است می‌بیند» (سوره النبأ - آیه ۴۰)

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ... - هیچ انسانی به بر نمی‌رسد مگر آنکه از هر آنچه بیشتر دوست دارد در راه دیگران انفاق نماید» (سوره آل عمران - آیه ۹۲)

و به این ترتیب است که دین برای عقل بازیگر (نه تماشاگر)، آنچنانکه و ایستد به نقل از اقبال می‌گوید:

(بازسازی فکر دینی صفحه ۴ سطر ۷) «دین دستگاهی از حقایق است که چون صادقانه آن‌ها را بپذیریم و به صورت صحیح فهم کنیم، فونکسیون تغییر شخصیت و اخلاق در انسان ایجاد می‌کند.»

اما سوال فربه و سترگی که در اینجا مطرح می‌شود اینک که محمد چگونه این - عقل بازیگر- را در انسان بوجود می‌آورد تا جانشین - عقل آینه‌ای و منفعل و تفسیر گر- ارسطویی در بشریت بکند؟ قبل از پاسخ به این سوال باید مقدمتاً به این حقیقت توجه داشته باشیم که آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید؛ محمد تحول اجتماعی و تاریخی و انسانی خود را از تحول در عقلانیت بشر آغاز کرد، چراکه در قرن هفتم میلادی که محمد بعثت خود را در عربستان آغاز کرد (۶۲۲ میلادی) درست زمانی است که ۱۲۰۰ سال از حاکمیت اپیستمولوژی آینه‌ای ارسطو بر جهان بشریت (به خصوص جامعه مسیحیت)، می‌گذشت و بشریت در قبضه این اپیستمولوژی به گل نشسته بود.

لذا آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید:

(بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۵ - سطر ۱۹) «آغاز جستجوی شالوده عقل در اسلام به زمان خود محمد و شخص خود محمد می‌رسد، چراکه آن حضرت غالباً چنین دعا می‌کرد: اللهم ارنی الاشیاء كما هی - خدایا واقعیت‌های آفاقی و انفسی هستی را همانگونه که هستند به من بشناسان.»

و به همین دلیل بود که محمد و قرآن برعکس اپیستمولوژی آینه‌ای ارسطویی که توجه انسان را (در محدوده اپیستمولوژی سوپراکتیو انسانی آنهم به صورت منفعل)، محدود می‌ساختند، قرآن و محمد درست بر عکس این بینش ارسطویی:

(بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۶ - سطر ۱۲) «و درست در مقابل اپیستمولوژی ارسطویی در زنبور عسل ضعیفی جایگاهی برای وحی الاهی می‌بیند و پیوسته از بازیگران صحنه وحی و قرآن می‌خواهد که به - تغییر دائمی بادها و به توالی شب و روز و به ابرها و آسمان‌های پر ستاره و به سیارات شناور در فضای نامتناهی وجود- عنایت کنند و آن‌ها را مشاهده کنند!»

(سطر ۱۸ - صفحه ۶) «قرآن بر خلاف اندیشه افلاطون و ارسطو، سمع - شنیدن و بصر - دیدن را ارزنده‌ترین هدایای الاهی می‌داند و چشم و گوش را جویگوی آنچه مردمان در این جهان کرده‌اند، می‌شناسد؛ و این همان چیزی است که روحانیت اسلام (اعم از فقها و متکلمین و فلاسفه مسلمان بعد از محمد)، در نتیجه افسون تعلیمات اپیستمولوژی ارسطویی فراموش کردند. فقها و فلاسفه و متکلمین حوزه‌های قدیمه اسلام بعد از محمد، قرآن را در پرتو اپیستمولوژی آینه‌ای ارسطویی مطالعه می‌کردند و مدت‌ها طول کشید تا مسلمانان در یافتند که روح قرآن و اندیشه محمد ضد اندیشه ارسطویی می‌باشد.»

و این باعث گردید تا: (بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۰ - سطر

محمد با عقل فلسفی می‌کند.

۳- محمد آنچنانکه علامه اقبال لاهوری در کنفرانس روح فرهنگ و تمدن اسلامی (کتاب بازسازی تفکر دینی در اسلام صفحه ۱۴۳ تا ۱۶۶) مطرح می‌کند، «او در مرحله انتقال تاریخی بشریت از مرحله جهان کهن به جهان جدید قرار داشت.» از آنجائیکه در جهان کهن منبع معرفت بشریت به صورت تک منبعی و بر پایه وحی و متون مقدس استوار بود محمد برای انجام - مرحله انتقال- تنها امکانی که برایش وجود داشت اینکه، اپیستمولوژی بشریت را دچار تحول و استحاله بکند که برای این منظور محمد «منبع معرفت بشریت را از تک منبعی به چند منبعی مبدل ساخت» یعنی طبیعت و تاریخ و نفس خود انسان را در کنار منابع وحی قرار داد و با پلورالیستی کردن منبع شناخت بود که محمد توانست «عقل انسانی را هویت عملی جدید ببخشد.» یعنی محمد عقلانیت عصر خود را بر نیاشوبید، اما معرفت و اپیستمولوژی عصر خود را دچار تحول و استحاله کرد، و با این تحول در اپیستمولوژی بود که بشریت را در آستانه تحول جدید قرارداد و ختم نبوت خود را اعلام کرد، و آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید؛ «این کمال معرفت محمد بود که دریافت با زایش عقل بازیگر، دیگر نیازی به نبوت جدید برای بشریت نیست» و لذا ختم نبوت را اعلام کرد و با هویت بخشیدن به عقل انسان، بشریت را از دوران قدیم به عصر جدید هدایت کرد.

۴- محمد با پرورش ذهن بازیگر به جای - ذهن آینه‌ای و ذهن فاهمه و ذهن وجودی- انسان را باز تعریف نوینی کرد که بر پایه آن - انسان تغییر دهنده و اکتیو- جانشین انسان ذهنی قبلی گشت. چراکه انسان تغییر دهنده محمد. آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم / هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
موج زجان رفته‌ای تیز خرامید گفت / هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

حیاتش و وجودش در گرو رفتنش می‌باشد و بدون رفتن و تغییر او فنا است.

ما زنده به آئیم که آرام نگیریم / موجیم که آرامش ما در عدم ماست
و یا

خدا آن ملتی را سروری داد / که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سرو و کاری ندارد / که دهقانش برای دیگری کشت

اقبال لاهوری

بنابراین انسان زائیده اپیستمولوژی بازیگر و تغییر دهنده محمد غیر از انسان پاسیف و منفعل اپیستمولوژی ذهن آینه‌ای ارسطویی یا انسان ذهن گرا و محافظه کار ذهن فاهمه دکارتی - کانتی می‌باشد. انسان مولود اپیستمولوژی محمد، انسانی است که مانند ابودر (و چون کوه آتشفشان در راه مسئولیت خلق)، بر سر خدایان قدرت و ثروت و معرفت آتشفشانی بی امان می‌کند، و اعلام می‌کند: «**اعجبت لمن لا یجدو القوت فی بیت کیف لا یخرج علی الناس شاهرا سیف - ابودر - من تعجب می‌کنم از انسان‌هایی که در خانه خود قوتی برای زندگی پیدا نمی‌کنند و در راه کسب حق خود با شمشیر بر سر خدایان ثروت و مکتب و قدرت و معرفت نمی‌آشوبند.**» او بعدها در تنهائی ربه خاموش می‌شود. بنابراین محمد تنها با عقل بازیگر به جنگ با (عقل منفعل آینه‌ای و عقل ذهن‌گرای فاهمه کانت و دکارت)، بر نحو است بلکه بر پایه عقل بازیگر بود که محمد توانست انسان مسئول و متعهد که تغییر دهنده خود و جامعه و جهان و تاریخ باشد به بشریت ارزانی کند.

ادامه دارد

نکرد و مانند کانت عقل بازیگر خود را عقل جزئی ندانست و مانند هگل وجود را در عرصه طومار ایده آلیستی ایده، تبیین ذهنی نکرد بلکه بالعکس بر پایه عقل بازیگر یا عقل اکشن خود - ایده هگل و واقعیت نومن کانت و وجود ثابت هایدگر- را به صورت سه اصل:

۱- حیات؛ ۲- تکامل؛ ۳- هدفداری، درآورد.

(بازسازی فکر دینی سطر آخر - صفحه ۱۴۴ و سطر اول - صفحه ۱۴۵ به بعد) «وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات می‌داند. البته این هست که خصوصیت و خود ویژگی‌های حیات و وحی بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد؛ گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای انطباق با محیط تازه حیات و تکامل، دارای عضو تازه‌هایی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی حیات روشنی تازه‌هایی دریافت می‌کند، همگی نمایش دهنده مراتب مختلف وحی هستند که بنا بر ضرورت‌های طرف پذیرای وحی یا بنا بر ضرورت‌های نوعی که این طرف به آن تعلق دارد اشکال گوناگونی دارند.»

بنابراین مبانی تئوریک عقل بازیگر یا عقل اکشن محمد عبارت می‌باشد از:

۱- تمامی عقول یا ذهن‌ها و یا معرفت‌های چهارگانه غیر ذهن بازیگر محمد، (اعم از ذهن آینه‌ای ارسطویی یا ذهن فاهمه دکارتی، لایب نیٹیس، هیوم، اسپنوزا، کانت، پوپر، برکلی، شوپنهاور و...)، در رابطه با واقعیت‌های عینی برونی حالت تماشاگری دارند و هیچکدام از -آئین‌ها در پیوند تغییری جهان و جامعه و تاریخ- تبیین نشده‌اند. تنها ذهن بازیگر و اکشن محمد است که؛ «بر پایه بازیگری و موضع تغییر دهندگی انسان نسبت به واقعیت و جهان و جامعه و تاریخ و خود» شکل می‌گیرد؛ و لذا در همین راستا است که قرآن - معرفت صحیح را معلول عمل صالح- می‌داند.

(سوره العنکبوت - آیه ۶۹) «**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبْحًا ...** - آنهایی که در راه ما جهاد کنند ما هدایت و معرفت نصیبشان می‌کنیم.» یعنی از نگاه محمد جهاد و عمل و پراتیک قبل از هدایت و معرفت باید مادیت پیدا کند. به عبارت دیگر از نگاه محمد «معرفت و هدایت معلول عمل تغییر جهاد می‌باشد و تا زمانیکه این عمل تغییر دهنده حاصل نشود، امکان شناخت وجود ندارد؛ و یا در همان آیات اول سوره بقره آنچنانکه دیدیم، «هدایتگری قرآن را معلول عمل تغییر دهندگی فرد دانست» چراکه قرآن توان هدایتگری هر فردی را ندارد، بلکه آنچنانکه مولانا گفت برای بعضی فونکسیون گمراه کننده دارد)

زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند / زین رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جریمای عنود / چون تو را سودای سر بالا نبود

تنها کسانی از نظر مولانا می‌توانند قدرت هدایتگری قرآن را نصیب خود کنند که سودای سر بالا داشته باشند و یا آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید؛ تا زمانیکه این قرآن در جان نرود نمی‌تواند سرچشمه‌های معرفتی خود را بر روی حاملین خود باز کند.

نقش قرآن چونکه در عالم نشست / نقش‌های باپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است / این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود / جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه / هر چه از حاجت فزون داری بنه

علامه اقبال لاهوری

۲- در هیچ جای کلام قرآن و کلام خود محمد عقل در شکل اسمی یا مصدری به کار نرفته است، بلکه در کلام وحی و محمد هر جا از عقل و فکر و... یاد شده است به صورت فعل می‌باشد، که این کاربرد فعلی عقل دلالت بر تاکید اکثنی محمد بر عقل و معرفت و نیز مرزبندی عقل

ب - معاد مرحله‌ای از حیات و حرکت این دنیا و این زمین می‌باشد که در آن مرحله، انسان اعمال دنیایی خود را می‌بیند. به عبارت دیگر معاد تجسم عمل انسان است و لاغیر. سوره: الزلزله آیات: ۶ و ۷ و ۸ «يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أُمَّتَاتًا لِّبِرِّوَا أَعْمَالِهِمْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» - معاد روزی است که مردم گوناگون و متفاوت می‌آیند تا اعمال آن‌ها را به آن‌ها نشان دهیم. پس هر کس که به اندازه‌ای در دنیا کار خیر کرده باشد، در آخرت همان ذره کار خیر را با چشمان خود می‌بیند؛ و هر کس که به اندازه ذره‌ای کار شر انجام داده باشد، در آخرت همان یک ذره کار شر را با چشمان خود می‌بیند.»

ج - معاد مرحله‌ای از تکامل همین کره زمین است که در آن مرحله هیچ چیز جماد و غیر جان دار وجود ندارد؛ و همه وجود دارای حیات می‌باشد: "سوره: فصلت - آیه: ۲۱ «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...» - در روز معاد افراد به پوست خود می‌گویند؛ چرا بر علیه ما شهادت دادید؟ پوست افراد به افراد می‌گوید؛ ما را امروز آن خدائی به سخن در آورده است که تمامی وجود را در این روز به سخن در آورده است.»

د - معاد مرحله‌ای از تکامل وجود است که انسان تجسم عملش می‌شود، نه تجسم رابطه‌اش. به عبارت دیگر در دنیا انسان و فرد انسان تجسم بی نهایت رابطه‌اش با محیط طبیعی و محیط اجتماعی و محیط تاریخی خود می‌باشد. که بالذات منهای رابطه‌های فوق، دارای هیچگونه هویت بالذاتی نمی‌باشد. اما در مرحله معاد هویت انسان و افراد، هویت تجسم و تبلور بی نهایت رابطه‌اش نمی‌باشد. بلکه بالعکس هویت انسان، هویت اعمال بالفردی است که خود او در دنیا انجام داده است. سوره: الانعام - آیه: ۹۴ «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...» - همانا در مرحله معاد به صورت فردی به سوی ما می‌آئید. آنچنانکه در آغاز خلقت در دنیا صورت فردی داشتید.»

ه - معاد مرحله‌ای از تکامل همین جهان است، و همین کره زمین، و همین دنیا است، نه جایی دیگر. همین کره زمین است که مبدل و دگرگون می‌شود، نه جایی دیگر.

سوره: ابراهیم - آیه: ۴۸ «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ...» - روزی که همین کره زمین تبدیل می‌شود به غیر این زمین.»

سوره: انشقاق - آیه: ۳ «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ - قِيَامَتِ مرحله‌ای از همین زمین است که در آن مرحله، همین زمین امتداد پیدا می‌کند.»

سوره: زمر - آیه: ۶۹ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورٍ رَبِّهَا...» - معاد روزی است که همین کره زمین با نور پروردگار درخشندگی می‌شود.»

و - معاد مرحله‌ای از شدن همین دنیا و همین کره زمین است، که در آنجا نه تنها فرد به صورت تجسم اعمالش ظاهر می‌شود، حتی جوامع انسانی هم بر پایه تجسم اعمالشان ظاهر می‌شوند: سوره: البقره - آیه‌های ۱۳۴ و ۱۴۱ - «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» - آن‌ها جامعه‌ای بودند که در گذشته گذشتند و برای آن‌ها جز اعمالشان حاصلی نخواهد بود.» آنچنانکه برای جامعه شما جز اعمالتان حاصلی نخواهد بود؛ و مسئولیت هر جامعه‌ای در گرو اعمالی است که انجام می‌دهد. حاصل آنکه، مبنای معاد، عمل انسان در عرصه فردی و اجتماعی و تجسم همین عمل است، که این موضوع چیزی نیست جز همان پراکسیس. به عبارت دیگر فلسفه معاد تنها بر پایه پراکسیس انسانی قابل تبیین می‌باشد، و بدون تبیین پراکسیس، امکان تبیین معاد برای ما وجود نخواهد داشت. چرا که پراکسیس که از نظر لغتی دارای ریشه یونانی است، به معنای فلسفه کار و فلسفه عمل و فلسفه انسان می‌باشد. زیرا پراکسیس معتقد است که آنچنانکه عمل انسانی و کار انسانی مخلوق انسان می‌باشد، خود این مخلوق در یک رابطه دیگر، خالق انسان نیز می‌باشد.

به عبارت دیگر از نظر پراکسیس کار و عمل توسط انسان آفریده می‌شود، اما همین کار و عمل مخلوق انسان، در مرحله دیگری خالق انسان می‌باشد. یعنی پراکسیس تبیین کننده رابطه بین انسان و کار خودش است. پراکسیس رابطه یکطرفه بین انسان و طبیعت، و انسان و خودش، و انسان با جامعه را نفی می‌کند؛ و برای انسان مانند ارسطو معتقد به یک هویت بالذات مستقل نیست. بلکه اولاً؛ انسان تجسم بینهایت رابطه متقابلی است که با محیط طبیعی و اجتماعی و تاریخی خود دارد. در ثانی؛ در عرصه کار و عمل اجتماعی و عبادات شخصی، انسان بهمان میزان که علت است، معلول نیز می‌باشد. یعنی از نظر پراکسیس انسان آنچنانکه دارای هویت بالذاتی نمی‌باشد، دارای تعریف مشخصی نیز نمی‌باشد؛ و هر لحظه انسان بر پایه کار طبیعی و عمل اجتماعی و عمل باطنی، و یا عبادتش تعریف می‌گردد. از نظر پراکسیس عمل و کار و عبادات انسان نه تنها منبع شناخت انسان می‌باشد، همچنین معیار شناخت انسان نیز است و به همین دلیل است که پراکسیس به سه قسمت:

پراکسیس طبیعی یا کار؛

پراکسیس اجتماعی یا مبارزه؛

پراکسیس باطنی یا عبادت فرد، تقسیم می‌گردد.

پس پراکسیس به ما فن عمل کردن می‌آموزد و برعکس منطق صوری ارسطو که فن اندیشه کردن به ما می‌آموخت، پراکسیس مشوق عمل است. چه در عرصه کار طبیعی و چه در عرصه مبارزه اجتماعی و چه در عرصه عمل باطنی یا عبادت. منطق صوری ارسطویی مشق اندیشه بدون عمل می‌باشد. چراکه در این منطق هم منبع شناخت و هم معیار شناخت خود اندیشه است. یعنی از نظر آن‌ها اندیشه به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱ - تصورات؛ ۲ - تصدیقات،

که هر کدام از این‌ها خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: تصورات بدیهی؛ تصورات نظری، همچنین ۱ - تصدیقات بدیهی، ۲ - تصدیقات نظری.

که از نظر منطق صوری منبع و معیار اندیشه‌های نظری، اندیشه‌های بدیهی می‌باشد. اما در پراکسیس منبع و معیار اندیشه و شناخت، کار و عمل می‌باشد؛ لذا بزرگترین انقلابی که محمد در قرن ششم میلادی یعنی قرن حاکمیت منطق صوری بر اندیشه بشر کرد، جایگزین کردن منطق پراکسیس بجای منطق صوری ارسطو بود. چراکه از نظر محمد حتی پایه تکوین شخصیت انسان عمل فرد می‌باشد (اشاره به آیه: ۸۴ سوره: الاسراء که می‌گوید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...» - هر کس بر پایه شکلی که گرفته عمل می‌کند» - یا طرح «عمل الصالحات» پس از «الَّذِينَ آمَنُوا» که در قرآن به صورت یک دیسکورس می‌باشد، همه در این راستا قابل تبیین است، مثل سوره: والعصر که از سوره‌های مکی محمد می‌باشد: «وَالْعَصْرِ - أَنْ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ».) پس از نظر محمد و وحی محمد، علاوه بر اینکه عمل انسانی عامل ساختن انسان می‌باشد، عامل شناخت و معیار شناخت و ایمان انسان هم می‌باشد. پس محمد با جایگزین کردن پراکسیس بجای منطق ارسطویی نه تنها تعریف و ارزش انسانی را (که از نظر منطق صوری ارزش هر فرد برحسب مقدار دانستی‌های او بود)، عوض کرد، بلکه توسط پراکسیس منابع شناخت انسانی و معیار شناخت انسانی را هم عوض کرد. اما سوال مهمی که در همین جا مطرح می‌شود اینکه؛ محمد چگونه توانست اصل پراکسیس را جایگزین منطق صوری ارسطو بکند؟ در یک کلمه توسط اصل معاد.

محمد با معاد می‌خواست به بشریت بفهماند که معاد بر پایه عمل انسان استوار است، نه ذهن و دانسته‌های او (سوره: الجمعة - آیه: ۵ «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...» - مثل آنانی که دانستی‌های من‌های عمل بر ذهن خود بار کرده‌اند، مانند خری است که بر پشت خود کتاب حمل می‌کند».)

محمد با معاد می‌خواست به انسان بفهماند که انسان با عمل ساخته و تعریف

و زندان و تبعید و در بدری و... راه مبارزه را به ریشخند می‌گرفتند. از مرگ قوی‌تر بودند، و از شکنجه محکم‌تر، و از سختی‌ها توانگرتر؛ و لذا برای همین است که محمد در جایای سوره‌های مکی به طرح معاد با زبان‌های مختلف می‌پردازد و در این سوره: پس از طرح ارزش آفرینی وحی در خودآگاهی بخشیدن به توده‌ها به طرح معاد پردازد.

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ - تَتَّبِعُهَا الرَّايِفَةُ» (مراد از راجفه زمین و مراد از رادفه دیگر ستارگان وجود است). پس یَوْمَ تَرْجُفُ (ظرف است برای جواب قسم که در آیه: نیامده است). سوگند به روز معاد که با لرزه شدید کره زمین و در پی آن آسمان‌ها شروع می‌شود.»

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ - أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» («واجفه» هراسان)، در چنین روزی که هستی به لرزه در می‌آید قلوب انسان‌ها در برابر این لرزه هراسان می‌شود و نگاه‌ها خاشع می‌گردد.»

«يَقُولُونَ أَنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» («حافره» به معنای اول و ابتدای هر چیز است؛ و استفهام در آیه، استفهام انکاری است). در برابر این لرزه رعب آور و هراسناک زمین و کلیات وجود، بزرگترین سوالی که برای قلب‌های هراسناک و نگاه‌های خاشع مطرح می‌شود، این سوال است که با اینهمه ویرانی که در وجود حاصل شده آیا ممکن است که ما دو به اره در کالبد اعمالمان، در قیامت ظاهر شویم؟»

«إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً - قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ - فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ - فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» («ساهره» یعنی هشیار. «زجره» یعنی به سختی تکان داد؛ و «نخره» یعنی چیزی را سوراخ کردن). آیه إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً که به صورت استفهام مطرح شده، تاکید بر همان استفهام انکاری آیه قبل می‌باشد، که گفتیم در چنان حالتی که زمین و آسمان‌ها به شدت به لرزه در آمده است، و هیبت این لرزه‌ها و ویرانی هراس در دل‌ها و نگاه‌های انسانی افکنده است، این انسان‌ها می‌پرسند؛ آیا امکان آن است که به راه زندگی گذشته‌مان باز گردیم، بعد از آنکه استخوان‌های ما پوسیده شده است؟ تازه اگر برگردیم چه سودی خواهد داشت؟ در اینجا است که با دو آیه: «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ - فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» به دو سوال فوق قرآن و وحی و محمد پاسخ می‌دهد که: «برای ما که خداوند باشیم دشوار نیست که شما را بعد از این همه ویرانی دو به اره در معاد حیات، عملی بخشیم.»

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ مُوسَى - إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى - اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى - وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى - فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى - فَكَذَّبَ وَعَصَى - ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى - فَحَشَرَ فَنَادَى - فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى - فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى - أَلَمْ يَكُنْ لَكَ لِعِبْرَةٍ لِمَنْ يَخْشَى - أَيَا از داستان موسی خیر داری؟ آن زمانی که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی فراخواند؛ و به او امر کرد که به طرف فرعون حرکت کن. چراکه او طغیان کرده است. ابتدا او را دعوت به اصلاح کن؛ و او را دعوت به هدایت به سوی پروردگارش بکن. پس آیه: بزرگ را به او نشان بده. (با همه این احوال فرعون هدایت نشد و در برابر حرکت موسی ایستاد). پس فرعون تکذیب کرد و از دعوت هدایت موسی سر پیچید. سپس بر علیه حرکت موسی تلاش کرد (او جهت بسیج مردم و توده‌ها بر علیه حرکت موسی) منادیان و مبلغانی در میان مردم فرستاد، تا مردم را بر علیه حرکت موسی بسیج کنند. (از پی این حرکت ضد موسایی فرعون بود)، که فرعون به عنوان اَلتَّرَنَاتِيُو حرکت موسی، خود را بر مردم پروردگار خواند. (پس از این سرکشی بود که فرعون) گرفتار عقوبت گردید. همانا در تاریخ موسی و فرعون عبرتی است، برای آنان که اندیشناکند.»

ادامه دارد

می‌گردد. نه آنچنانکه منطق صوری می‌گفت، با ذهنیت و دانسته‌های خود (سوره: بقره - آیه: ۱۲۴: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِهٖ كَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...» - و آن زمانی که ابراهیم را پروردگارش با عمل بیازمود. سوره: بقره - آیه: ۱۵۵) - «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِهٖ شَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...» - هر آینه ما بیازمائیم شما را با عمل، از نوع ترس و گرسنگی و ایثار مال و جان و ثمرات و...».

محمد با اعلام طرح معاد می‌خواست به انسان بفهماند که برای انسان جز عمل او هیچ حاصلی نخواهد بود؛ و تنها عمل اوست که معاد او را می‌سازد. (سوره: النجم - آیه: ۳۹ «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» - سوره: النازعات - آیه: ۳۵)، «يَوْمَ يَذَّكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» - برای انسان جز عملش هیچ چیز دیگر ارزش ساز و هویت آفرین نیست.»

محمد با طرح و تبیین اصل معاد می‌خواست بشریت را به عمل تشویق کند. نه به ذهنی گرانی منطق صوری. محمد با معاد می‌خواست انسان بودن را به عنوان موضوع معاد و تکامل مطرح کند. محمد با معاد می‌خواست به انسان بیاموزد که جوهر انسان عمل است و کار و عبادت، نه ذهنیت‌های نظری منطق صوری.

محمد با معاد می‌خواست اصل برتری عمل بر اندیشه را در ایپستمولوژی بشری حاکم کند. معاد از نظر محمد یعنی اصل اصالت عمل. معاد از نظر محمد یعنی اصل اصالت کار (آنچنانکه در داستان معراج دیدیم که محمد زمانی که از بهشت عبور می‌کرد، دید بناها بیکار نشسته‌اند. از آن‌ها پرسید چرا شما بیکارید؟ آن بناها به پیامبر گفتند مصالح برای ما نمی‌آید. محمد از آن‌ها پرسید مصالح شما چیست؟ گفتند اعمالی که انسان‌ها در دنیا می‌کنند). محمد با اصل معاد به بشریت فهماند که انسانیت زائیده عمل می‌باشد. آنچنانکه خود عمل ساخته انسان می‌باشد. محمد با معاد ثابت کرد که رابطه انسان با عملش یک رابطه مکانیکی یک طرفه نیست، بلکه رابطه دو طرفه دیالکتیکی می‌باشد. یعنی کار انسان را می‌سازد. آنچنانکه انسان کار را می‌سازد. در اصل معاد محمد، عمل معیار ارزش است. در معاد محمد، عمل معیار انسانیت است. در معاد محمد، عمل معیار قرب به حق می‌باشد. در معاد محمد، عمل معیار ایمان و صداقت است. در معاد محمد، عمل خالق انسان است.

در معاد محمد، عمل خالق بهشت و جهنم است. در معاد محمد، عمل خالق معاد است. در معاد محمد، کسی که عمل نداشته باشد، معاد ندارد (اشاره به حدیث محمد که می‌فرمود: «مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ» - کسی که معاش نداشته، معاد ندارد). در معاد محمد، عمل دنیا معمار آخرت می‌باشد (اشاره به حدیث محمد که می‌فرمود: «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ» - دنیا مقدمه آخرت است). معاد محمد از عمل دنیا می‌گذرد (سوره: الاسراء - آیه: ۷۲ «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» - کسی که در این دنیا کور است در آخرت هم کور است و از آن هم بدتر). معاد محمد مرحله ایست، که عمل آن را می‌سازد. معاد محمد مرحله ایست، که انسان آن را می‌سازد. معاد محمد و بهشت و جهنم محمد، مکان‌های از پیش ساخته شده نیستند، بلکه هر انسانی بر پایه عمل خود، آن را می‌سازد. پس در مکه، محمد با معاد می‌خواهد انسان‌هایی بسازد که برای عمل، چه در عرصه طبیعت، و چه در عرصه اجتماع، و چه در عرصه فردی و باطنی، ارزش قائل باشند.

محمد در مکه با معاد می‌خواهد انسان‌هایی بسازد که از مرگ قوی‌تر باشند؛ و مرگ را پایان زندگی و حیات خود ندانند. بلکه سر آغاز حیات نوینی بدانند. محمد در مکه می‌خواهد با معاد، انسان‌های مرگ اندیش بسازد. محمد در مکه با معاد می‌خواهد انسان‌هایی بسازد که زهاد اللیل و اسد النهار هستند. محمد در مکه می‌خواهد با معاد، انسان تعریف ناپذیر سیال الاهوتی را تعریف کند، که (انسان یعنی عمل). اینچنین بود که از دل معاد محمد انسان‌هایی پرورده شدند که مانند علی و بلال و عمار و سمیه و عبدالله ابن مسعود و حسین ابن علی و عباس ابن علی و میثم و حجر و سلمان و حمزه و... در مبارزات بر مرگ می‌خندیدند؛ و شکنجه